

انسان، خدا، شیطان

(چرا نسل روز ولنتاین قهرمانی به عنوان الگوی اخلاقی ندارند؟)

نویسنده: پویا جفاکش



© Caras Ionut/Exclusivepix

فهرست:

3	مقدمه
12	چرا نسل ولنتاین؟
19	جد افریقایی
26	نسل جد بزرگ ادامه می یابد
29	هبوط انکیدو
37	دوقلوها و ارتقای بشر
42	بودا و میمون شاه
62	دردسر تنویت
66	نتیجه گیری
72	پینوشتها

مقدمه:

روز شنبه بود مقارن با 25 آذرماه 1391 هجری شمسی و 15 دسامبر 2012 میلادی که به یکی از پایگاه های بسیج لاهیجان که بدان رفت و آمد دائم داشتم سر زدم. دیدم بحث داغی در جریان است بر سر این که آیا در جمعه ی پیش رو (21 دسامبر/1 دی) دنیا به پایان میرسد یا نه. اول و آخر بحث های آنها به نوستر اداموس ختم میشد. آن هم درحالی که بحث پایان دنیا را خوانشی ویژه از تقویم مایاها به راه انداخته بود. در آن سال، نام نوستر اداموس به عنوان قهرمان غربی فیلم به اصطلاح مستند آخرالزمانی به نام "2012" بر سر زبانها بود. مشغولیات ذهنی آخرالزمانی مردم سبب دست به دست شدن این فیلم و شهرت پیشگوی بزرگ شده بود و عناوینی چون صهیونیست و ماسونیست و شیطان پرست و... که نثار این پیشگو میشد بیشتر مردم را کنجکاو میکرد. برای دوستان بسیجیم شرح دادم که اینها همه اش شایعه است و پیشگوییهای نوستر اداموس اعتباری ندارند ولی یکی از دوستان اظهار کرد که ناسا هم گفته است که در روز 21 دسامبر یک سیاره بین زمین و خورشید حایل و سه روز شب میشود. واضح بود که این حرف اصلا با عقل سازگار نبود و ناسا هم قطعا چنین حرف غیر علمی ای نزده بود و این وسط رد پای یک شایعه ی اینترنتی دیده میشد. ولی بیانات من باز هم خیال دوستان را راحت نکرد. طی روزهای آینده زیاد بحث پایان دنیا را بر لبهای خودی و بیگانه میشنیدم. اکنون سال 2012 به پایان رسیده و دنیا هنوز سر پا است ولی من هنوز در عجبم که ما ایرانیها که عادت داریم رسانه های غرب را بازیچه ی استعمار تلقی کنیم تا چه حد به غیر علمی ترین و بی پایه ترین اخبار و شایعات از نامعتبرترین رسانه های غرب-تصادفا همان رسانه هایی که احمدینژاد را آنتی کریست مورد نظر نوستر اداموس میخواندند- علاقه نشان داده و آنها را باور کرده ایم. نظر من را بخواهید، ما غربیها را بیش از آنچه تصور میکنیم قبول داریم. کافی است در نظر بگیریم که در این قضیه هم اسم نوستر اداموس اروپایی بیش از مایاهای سرخپوست بر زبانها می آمد.

البته این حرفها بدین معنی نیست که ایراد فقط از ما ایرانیها یا شرقیها است. بحران در خود غرب ریشه دارتر است. ما در ایران فقط درباره ی پایان دنیا حرف زدیم و بیش از این "خرافات بازی" درنیاوردیم. چون بر اساس تعالیم قرآنی میدانستیم که اگر دنیا تمام شود راه فراری نیست و همه خواهیم مرد. ولی غربیان برای فرار از آخرالزمان دسته دسته راهی "شیرینجه" ی ترکیه و روستایی در فرانسه شدند. چرا که تصور میکردند این دو ناحیه از آخرالزمان در امانند. روستای "بوگراش" در فرانسه بر اساس شایعات، محل سکونت موجودات فرازمینی است که پایان دنیا را انتظار میکشند. این روستا 176 نفر جمعیت داشت

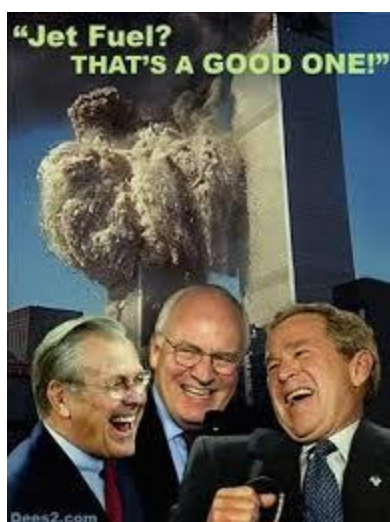
ولی هزاران مسافر رهسپارش شدند. قیمت یک شب اقامت در آنجا به ارقام باورنکردنی رسید. حتی گفته میشود برخی در آنجا دست به ساخت سکونتگاه های زیرزمینی زدند. بیشتر پروازها از امریکا به فرانسه در حوالی دسامبر 2012 با بلیط های یکطرفه انجام شد. شیرینجه در ترکیه شهری است که گفته میشود حضرت مریم در آنجا ناپدید شده است. روایات مذهبی میگفتند که در آخرالزمان، نوح با کشتیش از آسمان بدانجا می آید تا مومنان را سوار کند و به بهشت ببرد.

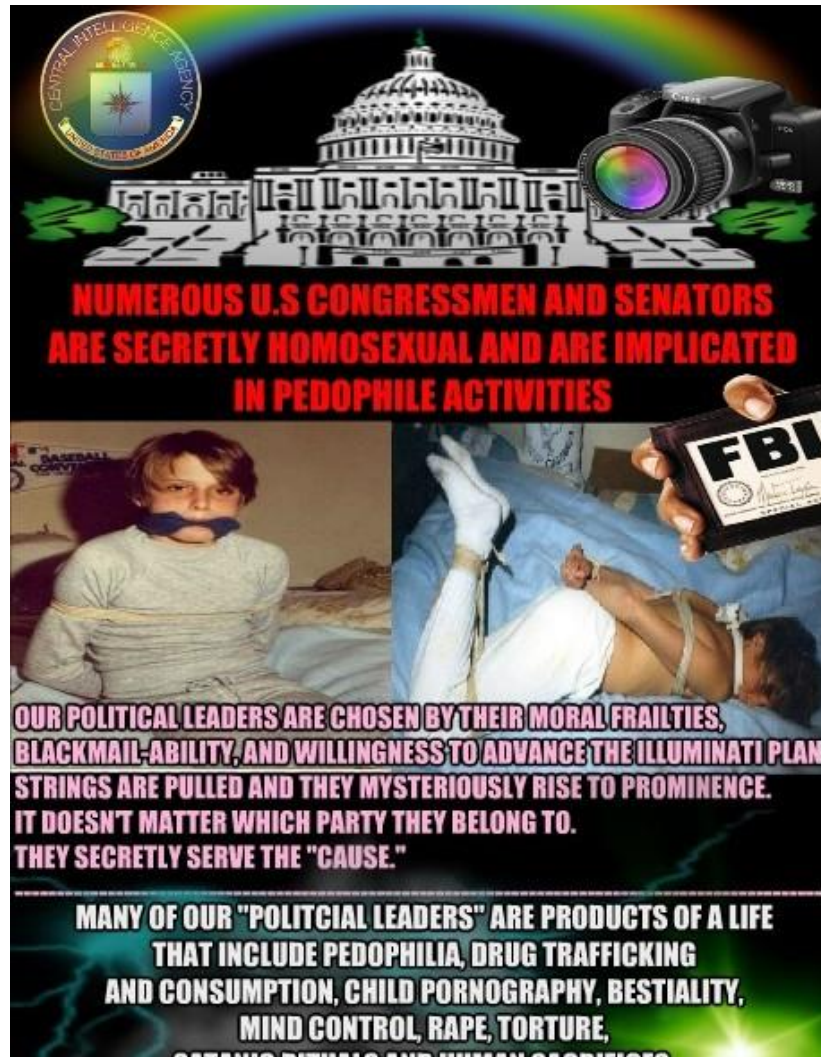
شایعه ی پایان دنیا همچنین کاروکاسبی بسیاری را بخصوص در امریکا و روسیه رونق داد. در امریکا فروش چادر و سرپناه به جز مناطق طوفانزده ی امریکا در دیگر شهرها و ایالتها افزایش یافت. در روسیه قیمت شمع در سبیری چندبرابر شد و مغازه داران برخی مناطق گفتند که ذخیره ی بسته های نمک در انبارهایشان تمام شده است. برخی شرکتها هم بسته هایی ویژه ی "نجات در آخرالزمان" میفروختند؛ در این بسته ها کبریت، کنسرو، یک شیشه ودکا، صابون و تکه ای طناب گذاشته شده بود(1).

در طول سالهای اخیر موضوع پایان جهان و پیشگوییهای آخرالزمانی(بویژه در قالب مذهبی) در شرق و غرب بسیار محبوب بوده اند. این مسئله بیش از هرچیز نشاندهنده ی



بحران بلاتکلیفی بشر امروزی در مقابل مصائب است. نسل امروز باور دارد که پایان جهان نزدیک است چون فکر میکند جز تمام شدن یکباره ی همه چیز هیچ راهی برای حل مشکلات نیست. مشکل نسل امروز این است که قهرمانی نمیشناسد که الگوی مواجهه با مشکلات کنونی باشد. زمانی سیاستمداران قهرمانان ملتها بودند اما آن مربوط به قدیم بود که مردم از پشت پرده های سیاست چیزی نمیشنیدند یا این که جنایت را بخشی طبیعی از سیاست تلقی میکردند. امروز که شایعات راست و دروغ درباره ی سیاستمداران به راحتی منتشر میشوند و مثلاً در امریکا از دست داشتن ارباب قدرت در فاجعه ی برجهای دوقلو یا تجاوز مخفیانه ی سیاستمداران به کودکان بحثهایی مطرح میشود حداقل تاثیرش بر مردم





عکس ها از سایت DEEP CRIES OUT TO DEEP

دودلی نسبت به سیاستمداران است. دموکراسی سبب چندصدایی و تفرقه شده و گروه های معارض از طریق رسانه های خود زیر پای همدیگر را خالی میکنند. شرایط به گونه ای است که انسان باور میکند که فقط از طریق اعمال نادرست میتوان به مدارج بالا رسید و مشهور شد. کاریکاتور زیر این پنداشت عمومی را حتی به بازی فوتبال تسری داده است.



قهرمانان هنری و ورزشی هم صرفاً حس قهرمانپرستی بشر را دچار کجروی کرده اند. ورزش به انسان اعتماد به نفس میدهد و ورزشهای گروهی ارزش مشورت را نزد او بالا میبرند و او را در تعامل با دیگران تشویق و راهنمایی میکنند اما این تنها در صورتی اتفاق



می افتد که انسان به خود ورزش تن دهد و به خودورزی علاقه نشان دهد درحالی که قهرمانان ورزشی به گونه ای برجسته شده اند که انسان در موضع تماشاچی (بخصوص نوع تماشاگرنمای آن) باقی بماند و این گونه است که تخریب دیگران بیش از توانگر کردن خود ارزش پیدا میکند. در این میان حتی سخن یونوال (شاعر رومی) که میگوید "عقل سالم در بدن سالم" هم در تفکر مردم تحریف میشود. منظور یونوال این نبود که اگر بدنت با ورزش سالم شود فکرت هم سالم میشود بلکه منظورش این بود که چقدر خوب است مردم زمانه همانطور که به ورزش اهمیت میدهند روح خود را با مطالعه و تفکر پرورش دهند. این دیدگاه رفیع کجا و بچه بازیهای قهرمانان امروزمین ورزشی که اسباب تفریح دنبال کنندگان اخبار ورزشی است کجا؟



درباره ی قهرمانان هنری هم نیاز به گفتن نیست که اکثرا با طلاق و جفنگیات و پوپولیسم و ابتذال و مواد مخدر و افسردگی و تبهکاری درآمیخته اند و مردم اگرچه آنها را پیروی میکنند ولی روکردن اخبار مجله های زرد درخصوص آنان پیش دوست و آشنا، مهمترین فایده ی این قهرمانان قلابی برای مردم است و کارهای خیرشان در سایه ی اعمال سیاهشان تا آن حد دیده میشوند که ابتذال زندگی واقعی یا هنری این افراد را پیش چشم مردم قانونی کرده و با مبتلا کردن مردم به فساد، مشکلات آنها را به جای کاهش، افزایش دهند.



فیلم پدرخوانده-نمونه ای از فیلمهایی که سبب شده اند زندگی تبهکارانه نزد جوانان جذاب به نظر برسد. سینما و قهرمانان آن از مهمترین عوامل گسترش فساد در جامعه ی غرب و دیگر جوامعند.

اگرچه منبع و منشأ تمامی این گونه بیماریها جهان موسوم به غرب است ولی به طرز غریبی آفات غرب به سرعت محبوبیت می یابند. زمانی آرنولد توینبی (تاریخدان) گفته بود وقتی دو تمدن غالب و مغلوب به هم برمیخورند معمولاً به جای جنبه های خوب تمدن غالب، بدترین جنبه های آن به سمت مغلوبین سرازیر میشود. ثمره ی گزافه گوئیهای ایرانی درباره ی این که همچون اروپاییان از نژاد آریا است و با عرب و ترک نسبتی ندارد چیزی جز این نیست. همچنین گزافه گوئی برخی اهل کره ی جنوبی که اخیراً دیدم در سایت زتابورد با کنار هم گذاشتن تصاویر بینی پهن و سیاهپوست گونه ی یک اهل چین شمالی و بینی قفقازی گونه ی یک بازیگر زن (احتمالاً دماغ-عملی) از کره ی جنوبی ادعا کرده اند ملت کره ی جنوبی کاملاً زردپوست نیستند و یک رگ کلفت اروپایی دارند! و به همین ترتیب گزافه گوئی غربزده های دیگر از ممالک دیگر که همه همصدا با تقیزاده ی مرحوم میخواهند مردم زمین «از نوک پا تا فرق سر غربی» شوند.



بالا(راست):الگوی بینی چینی مورد ادعای نویسنده ی کره ای در زتابورد -دو عکس دیگر: جشنواره ی کنفسیوس در سنول که کره ایها را با بینیهای مشابه نشان میدهد.غربزدگی بعضی کره ای ها را بر آن داشته که ملت خود را با اروپاییان همزاد بخوانند.

بدین ترتیب جهان قهرمان الگو ندارد چون غرب قهرمان الگو ندارد. و اما غرب قهرمان الگو ندارد چون قهرمانان الگوی او مربوط به گذشته اند و غرب مدرن گذشته را قربانی آینده ای نامعلوم کرده و ادعا میکند گذشته چراغ راه آینده نیست از این رو الگوهای گذشته را یا با بتهای دروغین امروزین که یادشان کردیم عوض کرده یا الگوهای کهن را به حد این بت ها پایین آورده است. دلایل سردمداران غرب مدرن برای این رویه مشخص و به پول پرستی و بی وجدانی آنها مربوط است اما مردم عامی چرا حرف آنها را باور کردند؟ آیا مردم در الگوی نخستین قهرمان ایرادی میدیدند که به درد زندگی نمیخورد یا در آن اشکال ایجاد میکرد؟ این رساله به این موضوع میپردازد یعنی با دنبال کردن اسطوره ی نخستین انسان یا قهرمان نزد ملل مختلف و به عقب بردن آن تا روزگاران اولیه معلوم میکند چگونه میتوان الگوهای گذشته را دوباره به کار گرفت. ما ابتدا بحران را در غرب و دین آن (مسیحیت کلیسایی) کشف و سپس حلقه های مفقوده را در بقیه ی جهان پی جویی میکنیم.



چرا نسل ولنتاین؟:

چرا من در عنوان کتاب، نسل امروزی را نسل روز ولنتاین نامیده ام؟ برای این که هیچ چیز به اندازه ی نفس وجود چنین پدیده ای، تهی شدن مسیحیت و کل جهان از معنا را توضیح نمیدهد. حسابش را بکنید. روز ولنتاین یک عید کاتولیک است که توسط امریکاییهای پروتستان جهانی شده است و برای این که عادی کردن روابط بین زن و مرد در آن خالی از اشکال باشد افسانه ی سنت ولنتینوس و دختر امپراطور روم را برایش ساخته اند آن هم درحالی که نزد مسیحیان نخستین، عشق بین زن و مرد (بخصوص اگر مرد یک کشیش باشد) در حکم گناه نخستین آدم و حوا، و به همان اندازه مطرود است. اصلا از روزی که کلیسا آن روز بحث برانگیز را روز ولنتاین خواند قرار نبود روز عشاق باشد. اما طی قرون بعد باسوادهای بیشرمی پیدا میشدند که میدانستند روزی که به عنوان روز سنت ولنتینوس خوانده شده (و هیچ ربطی به هیچ کدام از ولنتینوس های شهید ندارد) همان روز لوپرکالیا است روزی که در آن رومیان مشرک برای فانوس (پان) خدای نیمی بز – نیمی انسان، مراسم میگرفتند خدای شهوت پرستی که به درون زنان رومی میرفت و آنها را بچه دار میکرد (2).



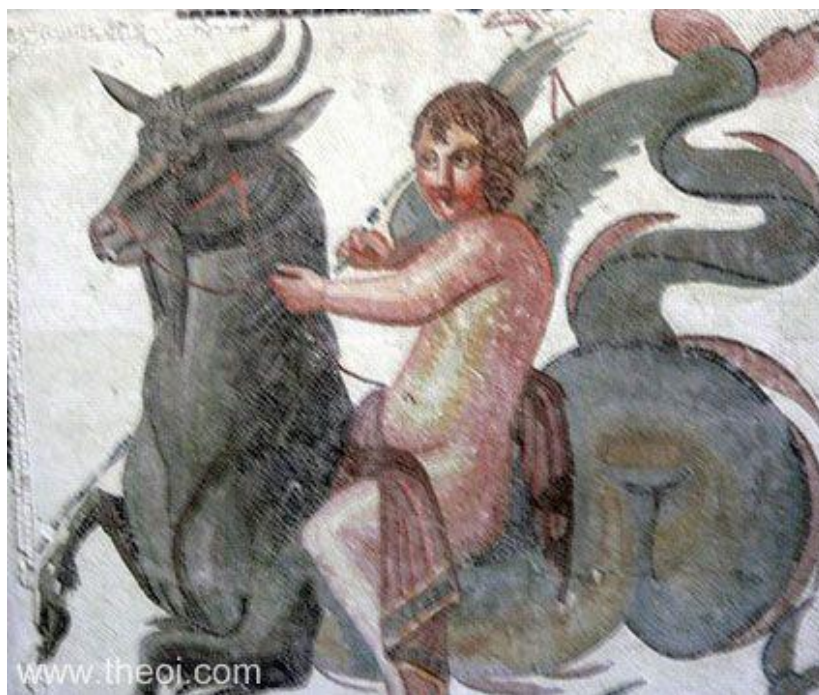


تصویر: جشن لوپرکالیا در رم بدین گونه بود که جوانانی که پوست بز پوشیده بودند زنان را در میدین شهر با تسمه ای از پوست بز میزدند و تصور بر این بود که بدین طریق زنها بچه دار میشوند. بز نر به دلیل شاخهای خمیده و داشتن زوجه های فراوان و هدایت گله یادآور قمر (ماه) است. مطابق افسانه ای که آوید روایت میکند وقتی اولین رمیها از یک اتروسکی آموختند که رسم لوپرکالیا را برآورند ژونون الهه ی پوست بز پوش گفت: «بادا که بز نر مقدس وارد بدن زنان ایتالیایی شود». دیگران این جشن را با خدای جنگل یعنی "فانوس" یا "اینوس" که نیمی بز-نیمی انسان بود مربوط دانسته اند. درباره ی این رسم رک. "اسطوره های رومی": جین.ف.گاردنر-ترجمه ی عباس مخبر-نشر مرکز (1382):ص109-105



پی شیو: موجود اساطیری چینیهی که مخلوطی از شیر و بز و پرنده یعنی حیواناتی است که چنانکه خواهیم دید جملگی با جد بزرگ مرتبطند

شکل و شمایل بزمانند پان ، یادآور شیطان است. نام فانوس به احتمال زیاد به سیاره ی ونوس (سیاره ی موکل شهوت) داده شده است (3) سیاره ای که بعدا الهه ی یونانی شهوت یعنی آفرودیت با او برابر خوانده شد. کوپید (اروس) فرزند این الهه بود. کوپید که امروز از نمادهای روز ولنتاین است پسری بالدار و تیروکمان به دست است که در بعضی نقاشیهای رومی سوار بر یک بز-ماهی (موکل صور فلکی جدی در دی ماه) تصویر شده است. این بزماهی خود پان است که وقتی تایفون هیولا به او حمله کرد به درون دریا پرید و به بزماهی تبدیل شد. دو ماه بعدی یعنی بهمن و اسفند دنباله ی اویند. اسفند، ماه صورت فلکی حوت (ماهی) و بهمن، ماه صورت فلکی آبریز است که بابلیان او را به شکل یک انسان-ماهی که از دلوش آب میریزد نشان داده اند. این انسان-ماهی ائا است اما درواقع او آنس هم انسان-ماهی ای بوده که از دریا درآمده و تمدن را به بابلیان یاد داده است. با توجه به تبدیل "ن" و "ر" و "ل" در زبانهای باستانی به یکدیگر ، اروس نام دیگر کوپید هم با او آنس در ارتباط است. یعنی نام اروس نه تنها با واژه های عربی عریس (داماد) و عروس در ارتباط است بلکه با آنس (الفت) که ریشه ی نام انسان هم هست ارتباط دارد بنابراین او دیونیسوس (یعنی ذی (خدا) + آنس یا انوس + وس (حرف تعریف یونانی)) هم هست که یونانیان خدای مهم عربستان خوانده اندش. از نامهای دیونیسوس "اللئوس" است که با هِل نام دیگر شیطان ارتباط دارد (4).



کوپید سوار بر بزماهی



www.alamy.com - DJ85F5

Wallpainting of an arabesque with stag and cupid (top) and pan (bellow) - from Domus Vetti Sirici



Valentine's Day door hanger-www.etsy.com

درواقع پان و اروس و اوآنس هر سه انسانند. منتها انسانی که ویژگی خدایی دارد. او خدای ماه است که انسان شده و به زمین آمده و نسلی از بشر پدید آورده است. او همزمان هم خدا و هم شیطان است. نیروی جنسی فراوانش به عادت ماهیانه ی زنان منجر میشود که ماه (قمر) در روز معین به سراغ یک یکشان می آید. ماهی، چهارپا و پرندۀ توتهمای مختلف بشرند که انسان نخستین، ویژگیهایی از هریک اخذ کرده است. درباره ی سرنوشت او اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته اند او به صورت قمر به آسمان برگشت. برخی گفتند ماه تمام مدت سر جایش بود و او به عنوان پسر ماه به صورت سیاره ی زحل درآمد. و برخی گفتند او همچنان به صورت ناشناس بر روی زمین می زید و عمر جاوید دارد. جد بزرگ شباهتهایی به بعضی انبیای ادیان ابراهیمی همچون انوحا (نوح)، الیاس، انوخ (ادریس)، خضر، ابراهیم و بخصوص حضرت آدم دارد. مثلا سیل نوح به عقیده ی مسیحیان در بهمن ماه اتفاق افتاده که یادآور آبریز اوآنس در بهمن ماه است. اتفاقا روز ولنتاین هم در بهمن ماه قرار دارد. پان به صورت بزماهی و انسان-ماهی و ماهی، موکل زمستان است و همتای طوفان نوح در اساطیر ایرانی که در آن جمشید قلعه ای ساخت و معدودی از موجودات در آن قلعه از برف و کولاک عظیم ایزدی نجات یافتند، ارتباط زمستان و اوآنس (پان) را تایید میکند. این درحالی است که بر اساس خرافات اگر در روز سنت سوئیتین باران بیارد چهل روز (به تعداد روزهای طوفان نوح) باران میبارد و هیسلوپ نام سوئیتین را تحریفی از نام شیطان میداند (5). مسیح هم به ادعای کلیسا خدایی بود که انسان شد و به روی زمین آمد. او جنبه ی انسانی خدای بزرگ و پسر آن خدا بود و آن روی سکه ی فرشته ی عزازیل بود که به گفته ی کتاب انوخ به دلیل آموزش تکنیک های مادی و اعمال نادرست به مردمان نخستین از سوی خدا از بهشت رانده شد. اگرچه عزازیل گاهی همچون اروس به صورت انسانی با دو بال تصویر میشود اما برخی نیز او را شبیه یک بز میدانند و برخی گفته اند او خود شیطان





تصویر از سایت DEEP CRIES OUT TO DEEP

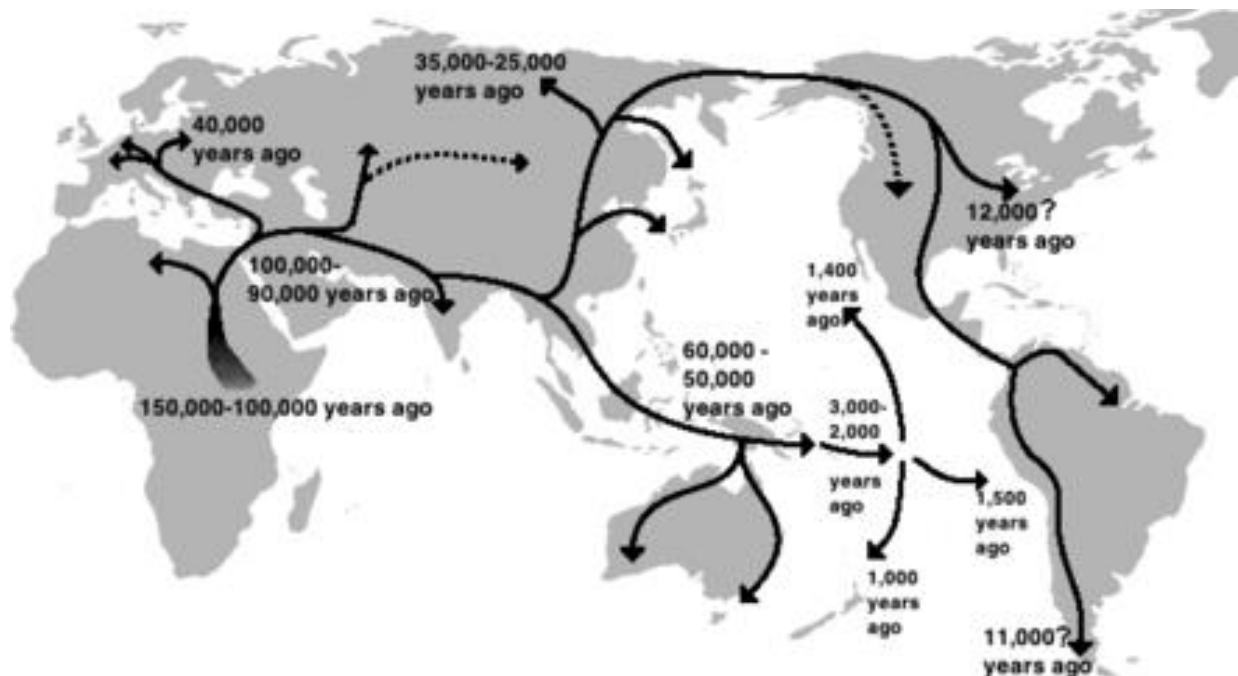
است. از طرف دیگر، واژه های انگلیسی "گاد" (خدا) و "گوت" (بز) و واژه ی عربی "جد" (نیا) احتمالاً از یک ریشه اند. بدین ترتیب در مسیحیت مرز مشخصی بین خدا و شیطان نیست. و به لطف کلیسای کاتولیک، مسیح و دشمنانش داستانهای مشابه یکدیگر را از خدایان شرک اخذ کرده اند چنانکه خود مسیح بسیار شبیه دیونیسوس است که همچون او پسر خدا (ژوپیتر) بود که با زجر و شکنجه مرد. حتی پوشش خود پاپ هم به اتهام هیسلوب (و به پیروی از او مجموعه ی فرصت طلب پروتستانها) شباهت شگرفی به او آنس (انسان-

ماهی) دارد(6).کنلی نام انوخ پیامبر را همان نام انئاس قهرمان انئید و بنیانگذار روم خوانده است(7) ولی شباهت نام انئاس به اوآنس حتی بیش از انوخ است.به راستی مسیحیت واتیکان یک دین الهی است یا ادامه ی شرک رومی است؟اگر گزینه ی دوم درست باشد آیا تعجب آور است که روز خدای بز و ایزد شهوت به عنوان یک روز مقدس مسیحی شناخته شود و حتی روز تولد صورت تعالی یافته ی آن بز یعنی ساتورن(ایزد زحل که نامش مشابه نام ساتیر —موجودات نیمه بز/نیمه انسان یونان باستان- است)که برابر 25دسامبر است، به جای تولد مسیح (کریسمس) جشن گرفته شود؟



درواقع مسیحیت غرب بیش از این که پیرو عیسی مسیح تاریخی باشد پیرو جد بزرگی است که به مسیح تغییر نام داده است و این جد بزرگ معلوم نیست که در ترجمه به زبان یک دین الهی،باید شیطان تلقی شود یا خدا.موقعیت بسیار خطیر است.چون تا قبل از ظهور غرب مدرن، مردم معتقد بودند حق با گذشتگان است و هنوز هم بسیاری چنین فکر میکنند.چه میشود اگر جد بزرگ یک مرد شیطان صفت باشد، جدبزرگی که در قالب بنیانگذار ادیان ابتدایی مختلف مورد احترام است؟ کشف حقیقت در گرو گشت و گذاری در اساطیر ملل گوناگون است و یافتن الگوی امروزی قهرمان تنها در این صورت ممکن است.





نقشه ی گسترش بشر امروزی به خارج از افریقا از سائیتو نارویا:

www.wikiwand.com

جد افریقایی:

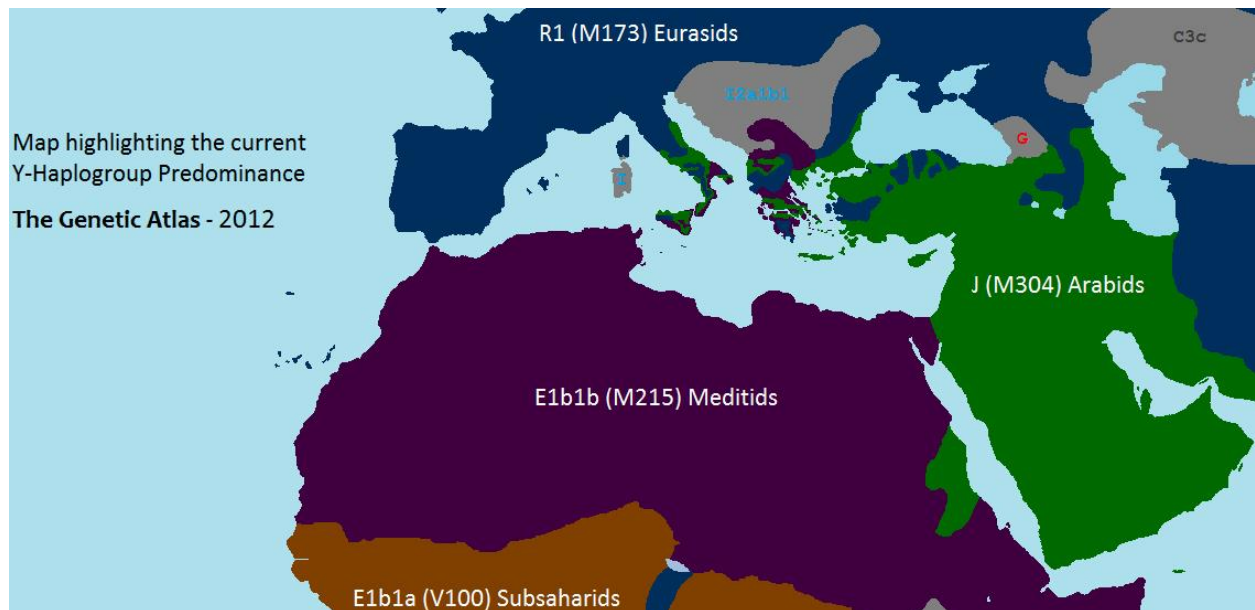
اسطوره هایی با ویژگیهای مشابه درباره ی جد بزرگ را میتوان در نقاط مختلف جهان همچون افریقا، خاورمیانه، اروپا، هند، شرق دور و حتی در بین سرخپوستان امریکای شمالی یافت. در میان این ممالک، افریقا به عنوان آغازگاه راه دور و دراز سفر انسان، مهمترین مکانی است که میتوان اسطوره ی اولیه را در آن شناسایی کرد. البته افریقا قاره ای بزرگ با گوناگونیهای فراوان انسانی است و اسطوره های مختلفی درخصوص پیدایش انسان و جهان عرضه کرده است. با این حال منبع اولیه ی اسطوره ی مد نظر ما احتمالاً یافت شده است. دکتر کلاید وینترز بنابر دلایل زبانشناختی منشا مصریان باستان، سومری ها، عیلامی ها و دراویدیهای هند را مهاجرت فوج عظیم انسانی از کنفدراسیونی که محل آن در سرزمینی که امروزه صحرای افریقا نامیده میشود قرار داشته است می شناسد. علت این مهاجرتها که سبب کوچ شاخه هایی از کنفدراسیون به غرب افریقا نیز شده است، خشک شدن تدریجی صحرای افریقا بوده است. به عقیده ی وینترز اهالی این کنفدراسیون پیرو خدای "ماآ" بودند که به صورت یک انسان-ماهی ظاهر میشود (8). نام ماآ به نظر من با هر دو واژه ی فارسی ماه و ماهی، و نیز با واژه ی عربی "ماء" به معنی آب مرتبط است.

Robert Ardrey

African Genesis

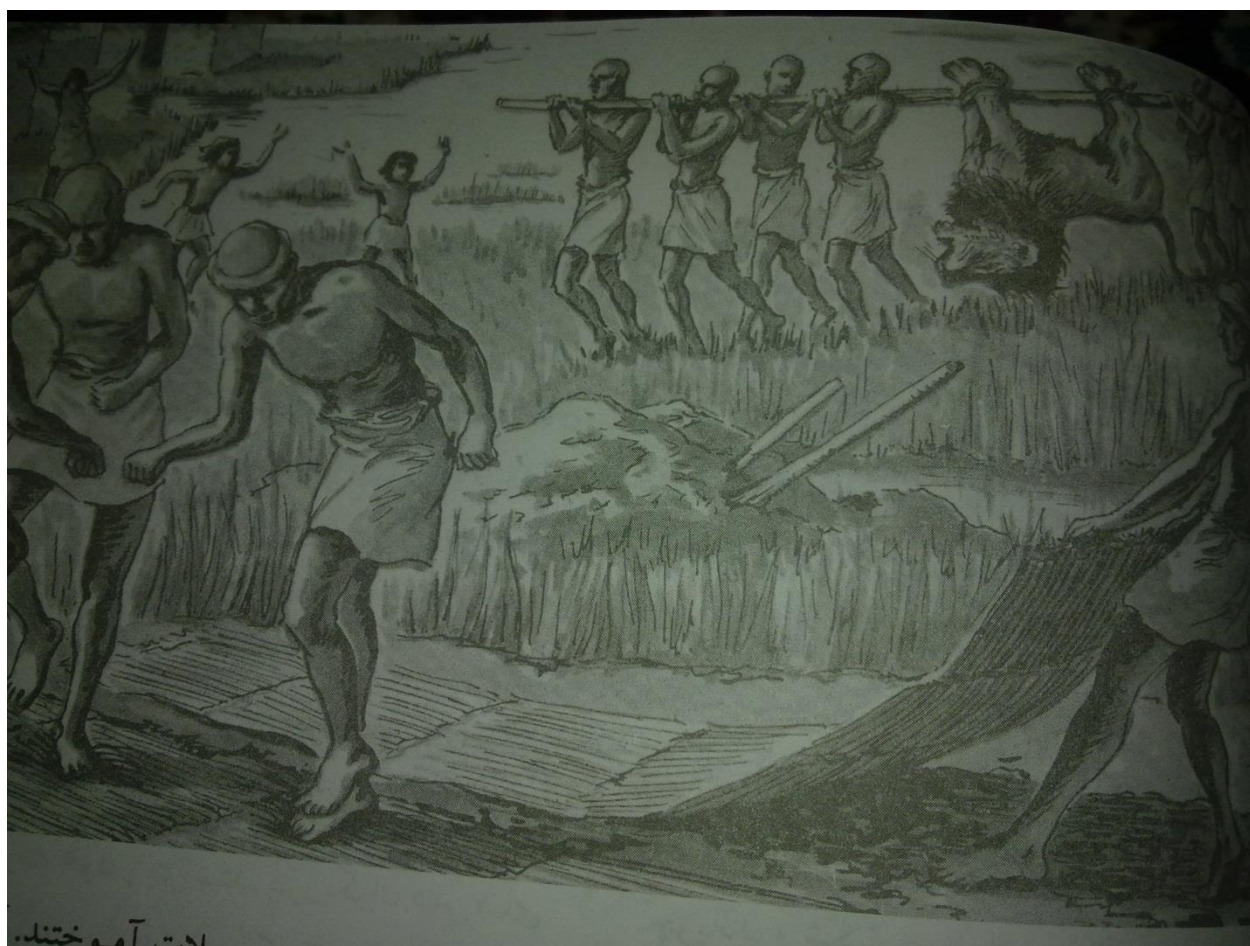


A Personal Investigation into the
Animal Origins and Nature of Man



نقشه نشاندهنده ی یک ژن قدیمی در محل صحرای افریقا است - از www.egyptsearch.com

علت این که از میان افسانه های افریقایی، این یکی در خارج از افریقا محبوب شده، قدرت یافتن پیروان آن در بین النهرین و مصر است که جلوه ی خیره کننده ی تمدن آنان، توجه ملت های غیر افریقایی را جلب میکرد. با این حال، ملت موسوم به "سرسیاهان" تنها ساکنان بین النهرین نبودند. سامیان هم از عربستان روی بدانجا نهادند. آنها شامل قبایل سیاهپوست یا سفیدپوستی بودند که به زبان های موسوم به صیاعی تکلم میکردند و پیرو جد بزرگی به نام "آدایا" بودند که واژه های ادب و آداب به معنی رعایت سنت گذشتگان از این نام می آید. با این حال باید توجه داشت که در زبان های باستانی خاور نزدیک تبدیل "م" به "ب" و "پ" و بالعکس امری عادی بود. در این صورت، آدایا همان "آدم" عبریان و اعراب خواهد بود که



قدیمیترین ساکنان بین النهرین-عکس از کتاب: "تاریخ تمدن و زندگی مردم جهان". لوئیس پل تاد، کنت. اس. کوپر، کلارنس وودرو سورنسون-ترجمه ی هاشم رضی-نشر سخن (1383):ص45

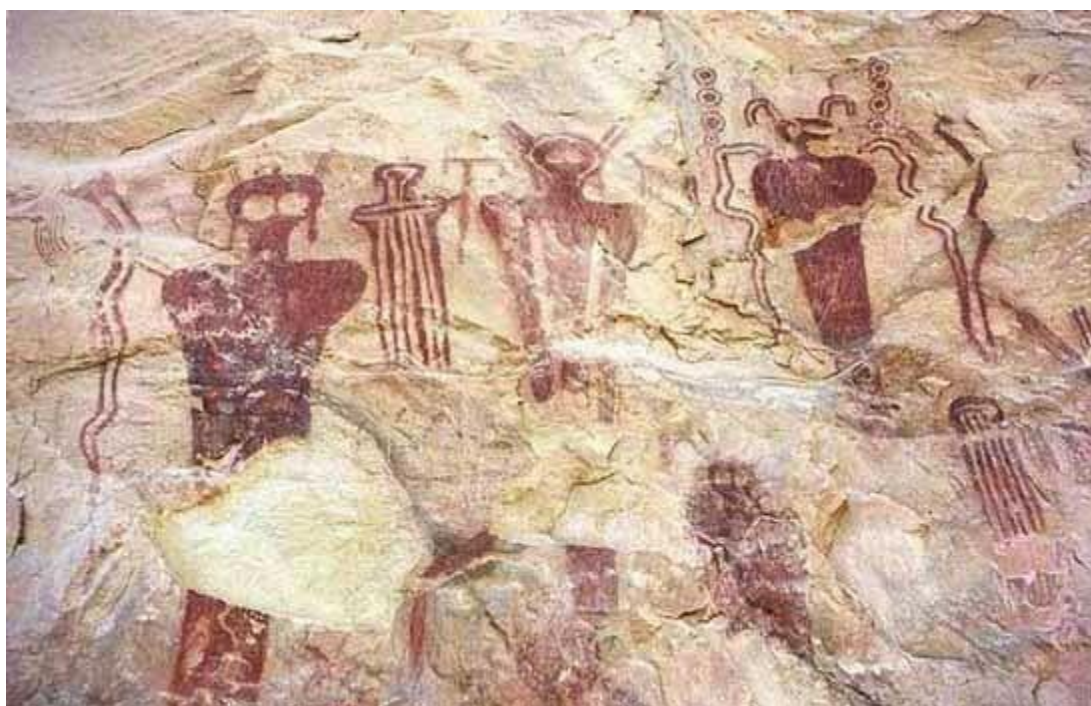
از نظر ریشه شناسی لغوی با رنگ قرمز ارتباط دارد (9). کنلی نام آدم را با نام های اسطوره ای کادموس در یونان و گئوتمه (بودا) در هند مقایسه کرده است (10) اما برای این که این تبدیل ممکن باشد باید "آ" نخست در نام آدم به ه/ح و سپس خ و در نهایت ک/گ تبدیل



تصویر: مجسمه‌ی مشهور و زیبای بز از بین النهرین باستان- دانشمندان منشأ بز اهلی را از کوه‌های زاگرس و نژاد بزهای وحشی آنجا میدانند. قاعدتا در خاور نزدیک بود که داستان انسان-ماهی افریقایی با خدای ماه بز مانند بومیان گره خورد.

شود. در ابتدا آدم به هدم تبدیل میشود که در عربی، دو معنای "پیرمرد سالخورده" (توصیفی مناسب برای جد بزرگ) و "انسان خنثی یا نه مرد/نه زن" (در برخی اساطیر، اولین بشر دو جنسی بود) میدهد. اما معنای هدم جالبتر است: سرخی، خون و آتش. درحالیکه با تبدیل ح به خ، واژه ی "ختم" ظاهر میشود که به معنی گوساله ماهی و خوک آبی است یعنی حیواناتی که از سویی به ماهی شبیهند و از سویی به انسان (گفته میشود کاشفین اسپانیایی در امریکا، گاوهای دریایی (مناتی) را پریان دریایی واقعی تصور کرده بودند). بدین ترتیب آدم هم با سرخی و گرمی آتش و هم با سردی آب مرتبط است. ظاهراً آتشین بودن از "پان" بزآسا برداشت شده که به گفته ی کنلی نامش از "واهنی" سانسکریت به معنی آتش می آید (11). باورکردنی است چون شیطان هم از جنس آتش است. جنس انسان از آتش بود یعنی صفات شیطانی داشت در عین این که به دلیل ارتباط با پاکی آب به نیکی مزین بود. این دو در واقع جنبه های زمینی و آسمانی او بودند. بدین ترتیب انسان اولیه در اثر برخورد دو تئوری، به آمیزه ای از آتش و آب، یا خاک و هوا که در قالب دو مار پیچیده به دور "کادوسئوس" (عصای هرمس) تصویر میشدند تعبیر شد. آتش به صورت مثلث رو به بالا و آب به گونه ی مثلث رو به پایین تصویر میشد که آمیزه ی آنها ستاره ی موسوم به ستاره ی داوود را





Sego Canyon, Utah, c. 5,500 BC-www.bibliotecapleyades.net

عکس بالا انا خدای بین النهرینی را نشان میدهد که از شانه هایش آب میریزد و کلاهی شاخدار بر سر دارد. عکس پایین تصویر موجوداتی مشابه را از اعتقادات سرخپوستان روزگاران دور هویدا میکند. عکس پایین که روزگار دورتری را نشان میدهد شاخهای بزمانندی به موجودات نسبت داده که بادآور عنصر آتش و شیطان است و چه بسا رنگ سرخ آنها نیز به همین دلیل باشد. درحالیکه آبی که از شانه هایشان میریزد عنصر خدایی و پاکی است. این موجودات درواقع معرف سیرت انسانند که از دو عنصر خدایی و شیطانی تشکیل شده است. انسانهایی که فرزند انا هستند آنگاه که به کسوت انسان درآمد و بر زمین شد.

تشکیل میداد.

اما اگر جد بزرگ آنطور که مشرکین میگویند خدایی انسان شده باشد به معنی این است که او در ابتدا پاک بوده و با رفتن به دنیای خاکی، طبع آتشین به وی سرایت کرده است یعنی

اتفاقی که برای هاروت و ماروت فرشته افتاده است. پس مقایسه ی آدم با کادموس چندان بی پایه نیست. کادموس فنیقی به روایت یونانیان برای پیدا کردن خواهرش که توسط گاوی سحرآمیز دزدیده و به غرب برده شده بود راه غرب را در پیش گرفت که تاریکی از آن می آید. او خواهرش را پیدا نکرد اما در غرب برخی شهرهای یونانی را تاسیس نمود و الفبای فنیقی را آورد که یونانیان آن را به هرمس نسبت داده اند و هرمس همان خدایی است که مسلمانان با ادریس پیامبر برابر مینهند. مقایسه ی او با بودا نیز دیگر جای سوال ندارد. بودا خدایی بود که چون به روی زمین آمد و فهمید که به آلودگی های این گیتی دچار است برای نجات روح خدایی خود، از لذتهای مادی چشمپوشی کرد. بدین ترتیب جد بزرگ، خدایی بود که از مقام خدایی هبوط، و با اصلاح نفس خود دوباره به مقام سابق عروج کرد. این در بعضی اساطیر به صورت هبوط قهرمان به زیر زمین و بازگشت او از آنجا بازگفته شده است.



مجسمه ی ژاپنی از بودا سوار بر شیر

نسل جد بزرگ ادامه می یابد:

مردم واهونگوه از زیمبابوه معتقدند که اولین مرد "موونتسی" نام داشت و بعداً به ماه(قمر) تبدیل شد. او ابتدا در اعماق آب زندگی میکرد تا این که "مائوری"(خدای بزرگ) به او اجازه داد تا در سطح زمین سکونت کند. از ارتباط او با الهه ی ستاره ی شبانگاهی، انواع حیوانات و نخستین کودکان انسانی پدید آمدند. الهه به موونتسی یاد داد تا با دختران خود مقاربت کند و بدین ترتیب نسل بشر ادامه یافت. (13) این داستان به احتمال زیاد همراه بانتهوها از شمال افریقا به زیمبابوه رسیده است. چون مشابهتهای فراوانی با داستانی یهودی یعنی داستان لوط پیامبر دارد. لوط به سرزمین سدوم و عموره میرود ولی این سرزمینها در اثر خشم خدا نابود میشوند. لوط و همسر و دو دخترش از آنجا میگریزند اما همسر لوط موقع فرار به پشت سر مینگرد و به سنگ تبدیل میشود. دو دختر لوط بعد از نجات با پدر خود زنا میکنند چون دیگر بشری در آن دشت نیست. ثمره ی این اتفاق، دو پسر به نامهای عمون و موآب است که قبایل جدیدی را پدید می آورند. داستان یهودی که به هیچ وجه در شأن یک پیامبر الهی نیست، مربوط شدن یک اسطوره ی پیدایش بشر به واقعه ی تاریخی متروک شدن شهرهای عربستان و اردن را نشان میدهد. لوط پیامبر به جای جد بزرگ نشسته است. او به روی



تصویر: پس از این که مردان برای لوط کردن با فرشتگانی که مهمان لوط هستند لوط را تحت فشار قرار میدهند خشم خدا شهرهای سدوم و عموره را نابود میکند.

زمین می آید تا انسانهایی را که از پیش در زمین هستند هدایت کند و از آن مردم همسری میگیرد به مانند ادریس (از نسل شیث پسر نیک آدم) که زنی از اولاد قابیل (پسر شر آدم و بدل شیطان بر زمین) را به همسری خود درآورد. همانطور که تمام اولاد کنونی بشر از نسل شیث هستند تمام مردم بعدی سرزمین لوط هم از نسل اویند اویی که به ادعای شرم آور نویسندگان سفر پیدایش (در تورات) همچون موؤتسی با دختران خود زنا کرده است. آدم پیشگام این دو است. او با زنی که به باور یهود از دنده ی او آفریده شده و حکم دخترش را دارد یعنی حوا زناشویی میکند و از این ازدواج نسل بشر پدید می آید. اما آدم مفتون لیلیت شیطان هم میشود و با زنا با او سبب پیدایش فرزندی از نسل شیاطین نیز میگردد. شاید دو دختر جد بزرگ هم فقط یکیشان دختر واقعی او باشد که حکم حوا را دارد و دیگری بیشتر شبیه مادر شیطاناش (همتای همسر لوط از سدوم و عموره) باشد. ابراهیم هم با همسرش ساره (که او را خواهر خود معرفی میکند و در نوشته های اسلامی دختر عمو و از تن او است) به مصر (کشور کفار) پای میگذارد و در آنجا همچون لوط با دشمنی بومیان مواجه میشود و در نهایت با همسر تنی (ساره) و همسری مصری یعنی هاجر از آنجا خارج میشود. در اساطیر، معمولا مرد نماد روح و زن نماد جسم است. دو زن مختلف جنبه های مثبت و منفی جسمانیت را نمایندگی میکنند.



هبوط انکیدو:

انکیدو قهرمان حماسه های سومری و دوست گیلگمش پهلوان نیز ویژگیهای یک جد بزرگ را دارد. اگرچه چیزی درباره ی فرزندان او گفته نشده، اما به مانند پان نخست موجودی جانور آسا بود که در حیات وحش با حیوانات دمخور و بدنش با مو پوشیده بود. خدایان او را فرستاده بودند تا بر گیلگمش ستمگر غلبه کند به مانند ابراهیم که از غار خود رهسپار بابل شد تا با ستم نمرود مقابله نماید. گیلگمش روسپی ای را به سوی انکیدو فرستاد و آن زن، با نیروی زنانه ی خود انکیدو را رام و متمدن کرد همچون حوا که آدم را به خوردن میوه ی عقل و دانش فریفت (بعدا انکیدو در لحظه ی مرگ، این زن را نفرین میکند و عامل بدبختی خود میخواند). با این تمهید، انکیدو مأموریت خود را فراموش میکند و به یار گیلگمش تبدیل میشود بدین ترتیب انکیدوی ایزد، هبوط میکند و طبع شیطانی می یابد. در مشهورترین متن حماسه چنین آمده که انکیدو به همراه گیلگمش بر ضد عیشتار الهه ی شهوت برخاست و همین اسباب مرگ او شد. گیلگمش که خادم شمش (خدای مذکر خورشید بود) به عشق الهه با تحقیر جواب رد داده و سبب خشم الهه شده بود. با این حال، در متن مشهور دیگری گیلگمش به فرمان اینانا (نام دیگر عیشتار) درخت زندگی را برمیکند و از آن، سازی میسازد و با



Gilgamesh by artodzi - deviantart

صدای ساز جشنی به پا میشود که در آن، به کودکان و زنان صدمه وارد میشود از آن جشنهایی که باب طبع الهه ی شهوت است. به راستی گیلگمش خادم الهه است یا دشمن او؟ در اینباره کافی است در نظر بگیریم که گیلگمش را غالباً در حال کشتن شیر که حیوان عیشتار است نشان میدهند. شیر نر اما به دلیل یالهایش که شبیه انوار خورشیدند خدای خورشید هم هست و شاید از این رو است که خورشید در باور برخی موجودیتی مذکر دارد درحالیکه برخی دیگر انوار را به موی زن تشبیه و خورشید را الهه تلقی کرده اند. شاید ترکیب این دو باور است که باعث شده الهه عیشتار و همتای هندیش "دورگا" گاها سوار بر شیر تصویر شوند. در این صورت باید پذیرفت که برخی اقوام الهه ی سیاره ی زهره (عیشتار/ ونوس) را موکل خورشید نیز خوانده اند. ژاپنیها افسانه ای دارند که شاید مونث شدن خورشید را توضیح دهد. مطابق این افسانه زمانی که یک مار، عنکبوتی را که به گونه ی دختر بافنده درمی آمد به قصد خوردن تعقیب میکرد پیرمرد خورشید با نور خود عنکبوت ماده را از زمین نجات داد و به نزد خود آورد. ابرهای آسمان از تارهای این

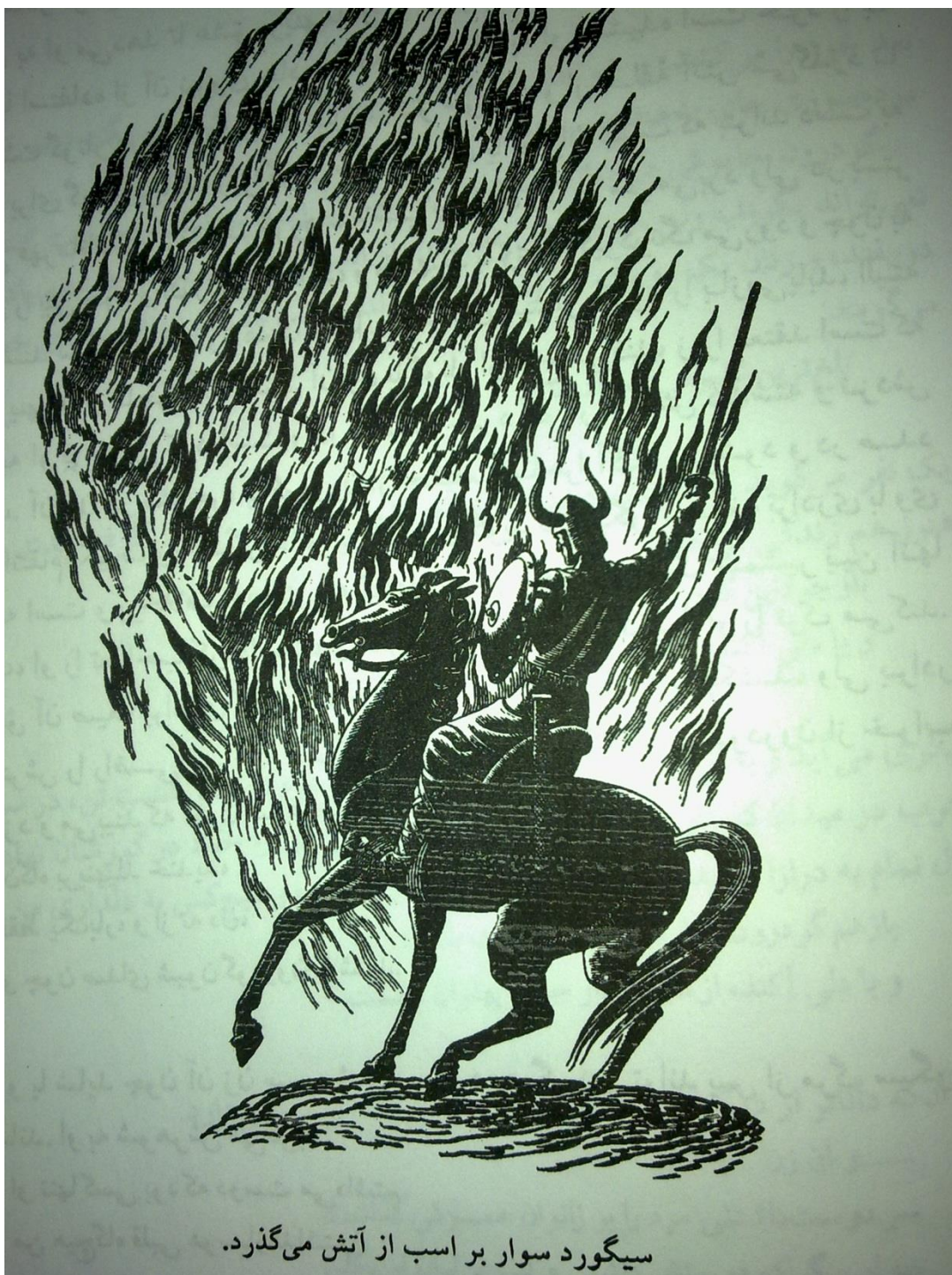


عنكبوت ساخته شده اند(14). ممکن است این عنكبوت ماده در برخی پنداشتها به تدریج جای صاحب مذکر خورشید را گرفته باشد. میدانید که عنكبوت ماده معمولا جفت خود را میخورد. عیشتار هم چنانکه گیلگمش خطاب به او بر میشمرد به عشاق خود خیانت و آنها را در بند یا نابود میکند.



جوروگومو: زن عنكبوت آسای اساطیر ژاپنی

برای مردم عصر گیلگمش که از جنس جن و آتش بودند خورشید به عنوان منشا آتش مقدس بود. حال اگر اختیار خورشید به دست الهه ی لذت‌های دنیوی تلقی میشد پس آن مردم نیز شهوت پرست و آزمند میشدند. ظاهرا در یک روایت، انکیدو گیلگمش را به راه آورده و او را مقابل الهه قرار داده است (روایتی که در آن خورشید مذکر است) اما در روایت دیگر او



تصویر: در چین باستان و آیین های فنگ شویی، سه خطی ای که یک نماد بین (مونث) را بین دو یانگ (مذکر) نشان میداد و درواقع مونثی محاط در مذکر را تصویر میکرد معرف دختری شیه سیندرلا بود که در خانه ی والدین کار سخت میکند تا این که شوهری او را نجات دهد. به این سه خطی، "لی" گفته میشد و نمادش آتش بود ("فنگ شویی": سونیا هوانگ-ترجمه ی فواد نظیری-نشر ثالث: 1384: ص34). بیگمان "سیگورد" (زیگفرد) ژرمنها که زنی جادوگر را از میان شعله های آتش بیرون میکشد مظهر این گونه شوهرها است. لی یا زن محاط در آتش میتواند ونوس را نشان دهد آنگاه که در خورشید است و قهرمانانی چون گیلگمش یا زیگفرد را به سوی خود جلب میکند.

نیز همچون گیلگمش پیرو شهوت شده و بوسیله ی زنی متمدن شده است. برای مردم گمراه عصر او دو امکان وجود داشت: یا در آتش خودخواهی خود میسوختند (یعنی همچون قوم لوط با آتش مجازات میشدند) یا این آتش با آب فراوان خاموش میشد (یعنی مانند قوم نوح با سیل مجازات میشدند). ظاهرًا مردم باستان هر دو امکان را در نظر داشتند. از این رو است که اگرچه روایت مشهور بر مرگ انکیدو در اثر هبوط استوار است ولی از سیل بزرگ (اگرچه به عنوان اتفاقی در گذشته) یاد میکند و بحث ملاقات گیلگمش با اوتنایشتم (نوح سومری) را به میان میکشد. اوتنایشتم را باید صورت تعالی یافته ی انکیدو خواند.



گیلگمش بر مرگ انکیدو میگریزد-عکس از ekostories.com

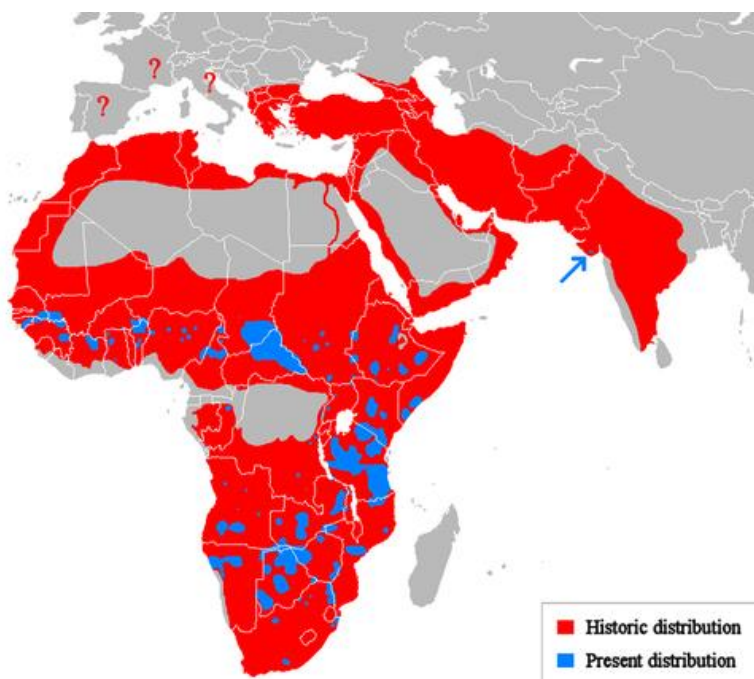
تعالی انکیدو یا جد بزرگ در داستان یونانی "ددالوس و ایکاروس" بازتاب می یابد. ددالوس دانشمند که به همراه پسرش ایکاروس، در لایبرنت یا هزارتویی ساخت خودش در شهر باشکوه جزیره ی کرت زندانی شده بالهایی از پر و موم برای خودش و پسرش میسازد و آن دو بدین طریق از لایبرنت که مظهر هاویه و دل مادر-شهر (شهر زیبا همیشه به زنان تشبیه میشود) یعنی الهه ی لذتهای دنیوی است به سوی آسمان (خدا) پر میکشند اما پسر

برخلاف نصیحت پدر زیاد اوج میگیرد و در نتیجه موم بالهایش آب شده و از هم میگسلد و وی در دریا سقوط میکند. اما پدر که حد تعادل را نگه داشته به سلامت به ساحل میرسد و نجات می یابد. انسان بالدار همان تصویر کوپید یا اروس است. تبدیل شدن ددالوس به یک پسر بچه احتمالا نماد تولد دوباره ی او است اویی که همچون اروس از بطن ونوس (عیشدار) بیرون آمده و الهه را ترک گفته است. اما شیادان و جاهلان ترجیح دادند دوران قبل از تعالی او را سرمشق قرار دهند و از این رو پسر بچه ی بالدار (اروس)، نزد یونانیان و رومیان، به شیطانکی از جنس مادرش بدل شد.

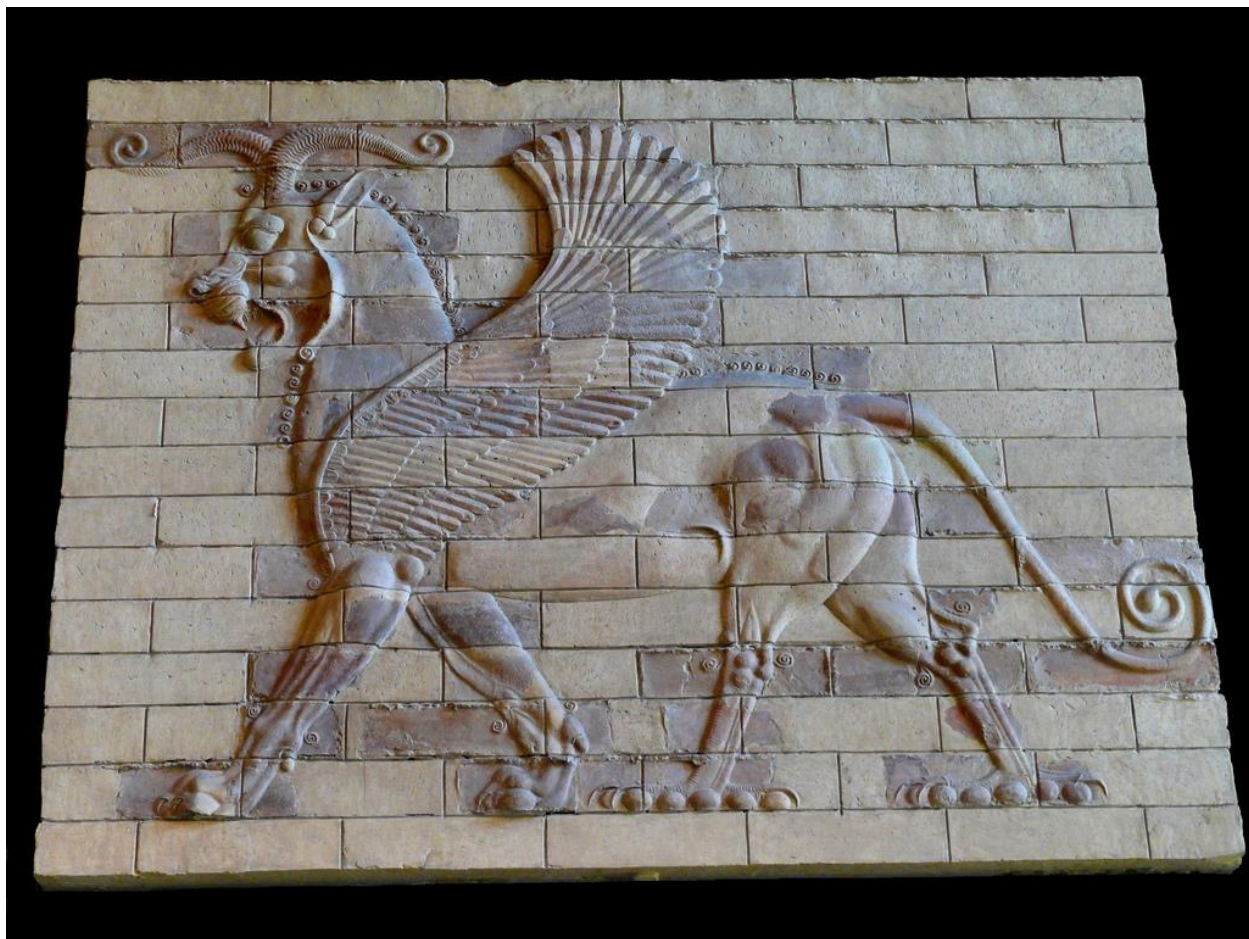


Icarus and daedalus-www.wikiart.org

نکته ی جالب در بازگشت به حماسه ی گیلگمش این است که رسیدن گیلگمش به محضر اوتنپشتیم (جد بزرگ متعالی یا ددالوس بالدار) تنها پس از مرگ انکیدو (جد بزرگ هبوط یافته) اتفاق می افتد و این، در حالی است که هوزاریک، انکیدوی وحشی را با صورت فلکی اسد (شیر) مقایسه کرده (14ب) و شیر حیوان الهه ی لذت طلب یعنی عیشتار است و خود گیلگمش هم در مسیر رسیدن به اوتنپشتیم، چند شیر را میکشد. به طور کلی شیرکشی کار مهمی است که در بسیاری از اساطیر -هراکلس، شمشون، مهر و مشتری،...- از قهرمانان سر میزند. رمز قضیه در آواتارهای ویشنو (خدای هندی) نمایان میشود. چهار آواتار اول او به ترتیب انسان-ماهی، انسان-لاکپشت، انسان-گراز، و انسان-شیر هستند و آواتارهای بعدی به شکل بشرند. اینها مراحل تبدیل ماهی-چهارپا-انسان را نشان میدهند و شیر در مرحله ی ماقبل بشر است. شاید از این رو است که یکی از نامهای عربی شیر، یعنی "عرس" در ارتباط با نام او آنس است. بنابراین، شیرکشی بیانگر کشتن حیوان درون و پای گذاشتن به مرحله ی جدید یعنی انسانیت است. بخصوص که یال و رنگ شیر نر یادآور آتش و خورشید و بنابراین مرتبط با شیطان است. مرحله ی شیر، سخت ترین مرحله در میان مراحل حیوانی است چون حیوانی قدرتمند و گذر از او مشکل است. غلبه کردن بر او تنها از قهرمانان واقعی برمی آید. گیلگمش با کشتن شیر، درواقع بر بندگی عیشتار فائق میشود. او انکیدوی شیر را که برایش بسیار عزیز است از دست میدهد و در عوض به اوتنپشتیم میرسد.



زیستگاه های شیر (سلطان جنگل) در تاریخ: گذشته (رنگ قرمز) و امروز (رنگ آبی) - صفحه ی شیر در ویکیپدیای انگلیسی



تصویر: موجود اساطیری بابلی که نیمی شیر است و نیمی بز و نیمی پرنده که همگی حیوانات مرتبط با جد بزرگند.



تصویر: میترا خورشید را در اساطیر رومی بارها با بدن انسان و سر شیرمانند نشان داده اند. احتمالا واژه های عربی "مساری" و "مستری" به معنی شیر با "میثره" نام ایرانی میترا مرتبط است.



تصویر: "بس" یا کوتوله های اساطیری مصر باستان که احتمالاً از ریشه ی "باه" عربی به معنی نیروی جنسی مردانه نام دارند. شاید نام پان و نیز واژه ی "پنیس" (آلت تناسلی مردانه) هم از همین ریشه باشند. درباره ی ارتباط کلمه ی باه با "واه" و "آه" القاب خدای ماه در مصر باستان میتوان با اطمینان بیشتری سخن گفت. کوتوله بیشک از قدیمترین تصاویر بشر پیش خدایی یا شیطانی بوده چنانکه اولین آواتار قرین انسانی ویشنو بعد از شیر-انسان ، یک ومنه(کوتوله) بود. زمانی که آسورا(ضد خدا)یی به نام بالی در اثر ریاضت فراوان حکومت سه عالم را به دست آورده بود، ومنه جهان را گرفت و آن را به دست انسان سپرد. بدین ترتیب ومنه شاید پیشگام بشر است. در اساطیر مایاها کوتوله ها نخستین ساکنان زمین بودند که در تاریکی میزیستند و با نخستین طلوع خورشید به سنگ تبدیل شدند و بعد با سیل از بین رفتند. دورفها در اساطیر اسکندینیای هم کوتوله هایی بودند که بنابر بعضی روایات در اثر تابش خورشید به سنگ تبدیل میشدند و از این رو در تاریکی میزیستند و شبها بیرون می آمدند. به احتمال زیاد اندازه ی کوچک و ظاهر نازیبای کوتوله های اساطیری (از بس گرفته تا دورف) به طبیعت پلشت نخستین انسانها در نزد قصه گوینان اشاره دارد و دشمنی نور(مظهر دانش) با اینان نیز از همین طبیعت پلشتشان ناشی میشود. ظاهراً اجداد ما که نسب خود را به یک خدا-انسان یعنی اوآنس میرساندند به ساکنان زمین پیش از اوآنس نظر خوشی نداشتند. شاید کوتوله شدن "نیلز هولگرسون" (شخصیت رمان خانم "سلما لاگرف") در اثر گناهانش و سپس بزرگ شدن دوباره ی او در اثر راست کرداری نمادی از هیوط و عروج قهرمان باشد.



تصویر: تابلو معروف جانوران کشتی نوح (اوتناپشتیم) پس از فروکش سیل. به احتمال زیاد واژه های آرگو و آرک به معنی کشتی از نظر لغوی با اوآنس مرتبط بوده و مستقیماً از داستان نوح اقتباس شده اند. حرف نون("ن") در عربی به شکل یک قایق یا کشتی است و در عین حال واژه ی "نون" به معنی ماهی است. در اینبار باید به احتمال منشا گرفتن الگوی مثالی همه ی موجودات از ماه اشاره کرد. هلال ماه شبیه یک کشتی است. تصور برخی مردمان بر این بود که ماه بر اقیانوس آسمانی شناور است.

دوقلوها و ارتقای بشر:

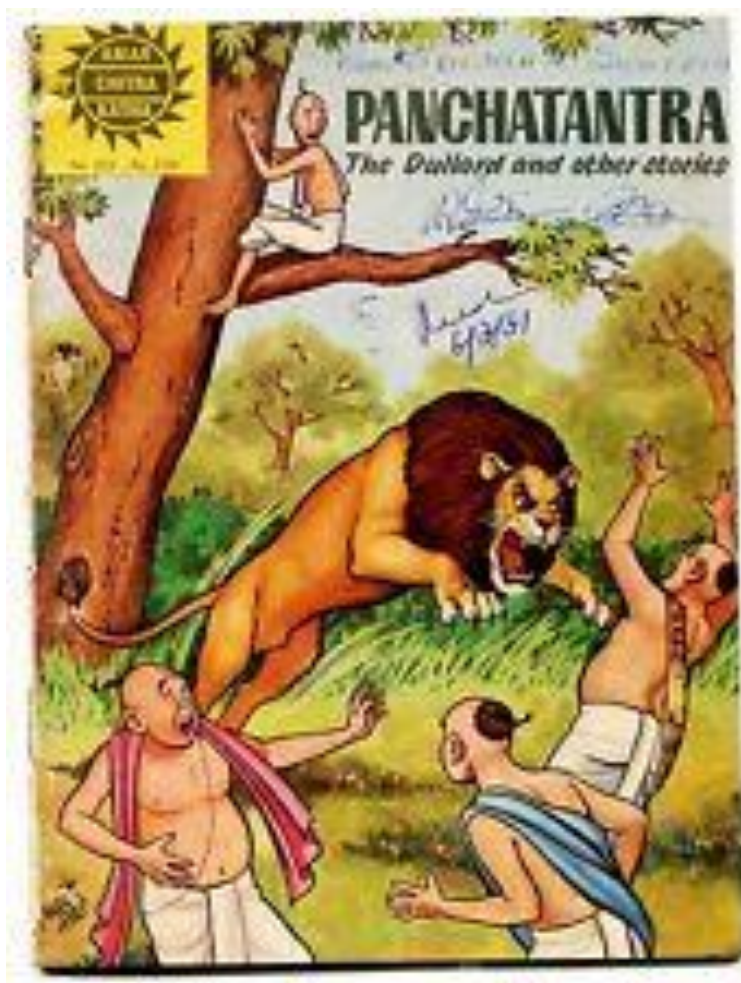
اوتنایشتم یا "آتراهاسیس" که در توضیحات قبلی از او یاد کردیم مردی بود که چون خدایان خواستند نسل بشر را با سیل نابود کنند کشتی ای ساخت و به همراه خانواده اش و یک جفت از هر جانور، در آن کشتی نجات یافت. اگر انکیدوی تعالی یافته همان آتراهاسیس باشد پس حکما همان دیوکالیون اساطیر یونانی هم هست که به همراه همسرش تنها آدمیان نجات یافته از سیلی عظیم بودند. آنها سنگهایی به اطراف پرت کردند که هر سنگی که مرد می انداخت به یک مرد و هر سنگی که زن می انداخت به یک زن تبدیل میشد.

داستانی شبیه داستان دیوکالیون در بین سرخپوستان موداک وجود داشت که در آن، "کوموش" و دخترش که تنها ساکنان سطح زمین بودند استخوانهایی را به اطراف پرت کردند که هر یک به انسانی تبدیل و ایجاد قبیله ای را باعث شدند. با این حال، در این داستان از سیل خبری نیست بلکه موداک استخوانها را از زیر زمین آورده است جایی که محل زندگی ارواح انسان بود (15). در بسیاری از افسانه های سرخپوستی، انسانها نخست در زیر زمین زندگی میکردند و سپس به سطح آن آمدند. در نزد سرخپوستان زونی در نیومکزیکو، راهنمایان و تدارکچیان سفر انسان از اعماق زمین به دنیای روشنی، دوقلوهای بازیگوش بودند (16). دوقلوهای اساطیری در اعتقادات سرخپوستان امریکای شمالی جایگاهی ویژه



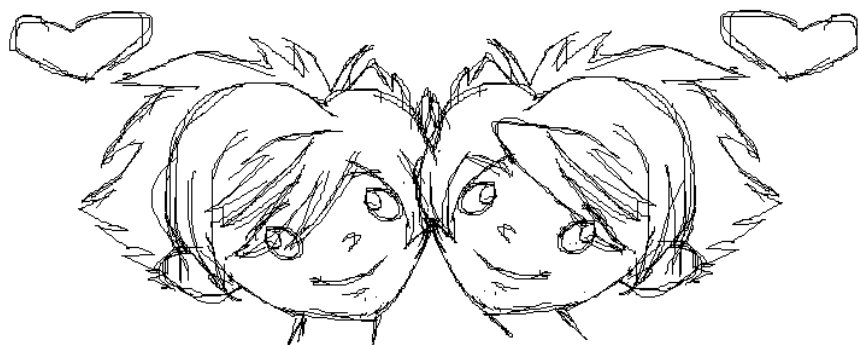
به باور برخی سرخپوستان، رعدوبرق وقتی اتفاق می افتد که دوقلوهای اساطیری فوتبال بازی میکنند.

_by pandafoot105: deviantart



تصویر: کتاب "کلیله و دمنه" که هندیان بدان "پانچاتانتر" میگویند. این کتاب قرن‌ها پیش از هند به ایران راه یافت و توسط عبدالله ابن مقفع به عربی ترجمه شد. یکی از بابهای نسخه ی عربی، باب "برزویه ی طبیب" است که گفته میشود عبدالله ابن مقفع خود به کتاب افزوده است و جالب این که در این باب داستانی است که انسان را به یاد موقعیت اساطیری انسان زیرزمینی در باور برخی ملل می اندازد و از قضا بیانگر هبوط هم هست. در اینجا زندگی زمینی انسان به داستان شخصی تشبیه شده که در چاهی افتاده و به شاخه ای بالای چاه چنگ زده و در نتیجه هنوز سقوط نکرده بود. پاهایش بر بالای سر چهار مار قرار گرفته و در ته غار اژدهایی دهان گشوده منتظر ایستاده بود و چند موش هم شاخه را میجویدند. قاعدتا شخص میباید هرچه سریعتر خود را به بیرون از چاه میرسانید اما کندوی عسلی دم دست خود دید و مشغول خوردن عسل شد تا این که موشها شاخه را جویدند و مارها به حرکت درآمدند و او به کام اژدها افتاد. (منتخب کلیله و دمنه به ترجمه ی نصرالله منشی: به کوشش عبدالعظیم قریب-نشر پیروز: ص 50) این داستان نشان میدهد که انسان نباید خود را به لذتهای دنیوی مشغول کند و در درجه ی اول باید به بیرون آمدن از زیرزمین همت گمارد. چاه یا موقعیت زیرزمینی همچون اساطیر سرخپوستان، موقعیت انسان هبوط کرده را نشان میدهد.

دارند. آنها همتای کاستور و پولوکس در اساطیر یونانیند. شاید آنها با عمون و موآب پسران لوط، و نیز "شاحار" (یعنی طلوع) و "شالیم" (یعنی غروب) پسران دوقلوی "ال" ایزد کنعانی هم قابل مقایسه باشند. در بعضی اساطیر دوقلوها یکیشان خصال شرارت آمیز و دیگری سیرتی نیک دارد. در این صورت، آنها به عنوان پسران جد بزرگ باید ادامه دهنده ی نسل



بشر تلقی شوند. اما پس مادران نسل بشر که همسر دوقلوها باشند چه کسانی هستند؟ در این باره کافی است در نظر داشته باشیم که در اساطیر سرخپوستی، دوقلوها را «اغلب همجنسباز میخوانند و میگویند که آنها ویژگیهای زن و مرد را یکجا با هم دارند» (17). درست مثل کاستور و پولوکس که از یک سو به شکل پسران نوجوان (که ظاهری زنانه- مردانه یا دوجنسه دارند) تصویر میشوند و از سوی دیگر مظهر عشق دو همجنس به یکدیگرند. دو زوج عاشق از دو منظومه ی فارسی یعنی "ناظر و منظور" وحشی بافقی و "مهر و مشتری" عصار تبریزی از همین رده اند. در هر دو داستان میخوانیم که پیری فراطبیعی غذایی را در آن واحد در دهان دو مرد میگذارد و آن مردان در اثر سحر به کار رفته همسرانشان را به دو پسر باردار میکنند که پسرها در یک روز و یک لحظه متولد شده



Castor and pollux - Zodiac Ephemeris Project by Relotixke - deviantart



دویار مذکر در یک مینیاتور صفوی اثر آقامیرک تبریزی: unspeakablevice.tumblr.com

و در نوجوانی عاشق و معشوق یکدیگر میشوند. این پسر ها حکم دوقلوها و پیر حکم جد بزرگ و خدای مشرکین و پدر واقعی بچه ها ، و مادران، بعنوان مخلوق، حکم دختران جد بزرگ را دارند.

رد افسانه های دوقلوها را میتوان تا افریقا پیگیری کرد. در آنگولا بر اساس افسانه ای مردی با دختر خورشید و ماه ازدواج میکند. آنها که تنها بازماندگان حمله ی آدمخواران به روستای



انیمه ی "داستان شجاعت" داستانی از جنس داستان دوقلوها دارد. دو پسر که یکی سرد و نامهربان است و برای رسیدن به مقصود حاضر است دست به شرارت بزند، و دیگری که مهربان و نیک نفس است و در خود عشقی عمیق به اولی حس میکند و میخواهد به او کمک کند، برای رسیدن به آرزوهای خود عازم دنیایی غیر از جهان ما میشوند...

خود هستند صاحب پسران دوقلویی فراطبیعی میشوند. یکی از پسرها در جهان زیرزمین بند میشود. او در آنجا دختری را از چنگ مار پنج سر نجات میدهد و سپس همچون یونس نبی توسط ماهی ای بزرگ بلعیده میشود تا این که برادرش به نجات او به زیر زمین میشتابد و به کمک مردم آن دنیا ماهی را صید و برادر را به سلامت از شکم ماهی خارج میکنند (18). در این داستان بسیاری از ویژگیهای قهرمانی که او را جد بزرگ نامیدیم و بالواقع باید پدر دوقلوها باشد به یکی از دوقلوها که قهرمان داستان است منتقل شده است. این پسر حکما ویژگی خاصی دارد که او را بیشتر به انسان امروزی شبیه میکند. شاید رمز در این است که او از نسل خورشید و ماه است. اما این موضوع چه اهمیتی دارد؟

بودا و میمون شاه:

لوو و کوش در اساطیر هندی نمونه‌ی دیگری از این دوقلوها هستند. آنها را نیز مانند دوقلوهای آنگولایی میتوان فرزند خورشید و ماه خواند اما به شکلی متفاوت. راما پدر آنها از نسل خورشید است. او آواتار ویشنو نیز هست. ویشنو از سویی با خورشید تابان وسط ظهر (19) و از سوی دیگر با سیاره‌ی مشتری ارتباط دارد (20) البته راما را "راما چاندرا" یعنی رامای ماه میخوانند که نشان میدهد او قبل از هندی شدن، همان جد بزرگ افریقایی بوده است. همسر راما یعنی سیتا (که در واقع الهه‌ی زمین است) توسط دیوی از نسل ماه به نام "راون" دزدیده میشود. ماه در اینجا نه آن ماه دوست داشتنی اعراب بلکه مظهر تاریکی و شب است. راما به کمک "هانومان" خدای میمون شکل و لشکر حیوانیش، همسر خود را پس میگیرد اما چون فکر میکند همسرش به او وفادار نبوده است، در حق او جفا میکند. این داستان در کتاب رامایانا آمده است. این کتاب سیتا را بیگناه میداند ولی آیا ما نمیتوانیم ادعا کنیم که سیتا مورد تجاوز واقع شده و لوو و کوش از هر دو نسل خورشید و ماهند؟ این احتمال به راستی وجود دارد. چون مطابق یک افسانه‌ی هندی دیگر، چاندرا خدای ماه همسر بریهسپتی خدای مشتری را میدزدد و از این تجاوز بودا (سیاره‌ی عطارد) به دنیا می‌آید که از هر دو تبار مشتری (روشنایی خورشید ظهر) و ماه (روشنایی اندک و تاریکی) است. بدین



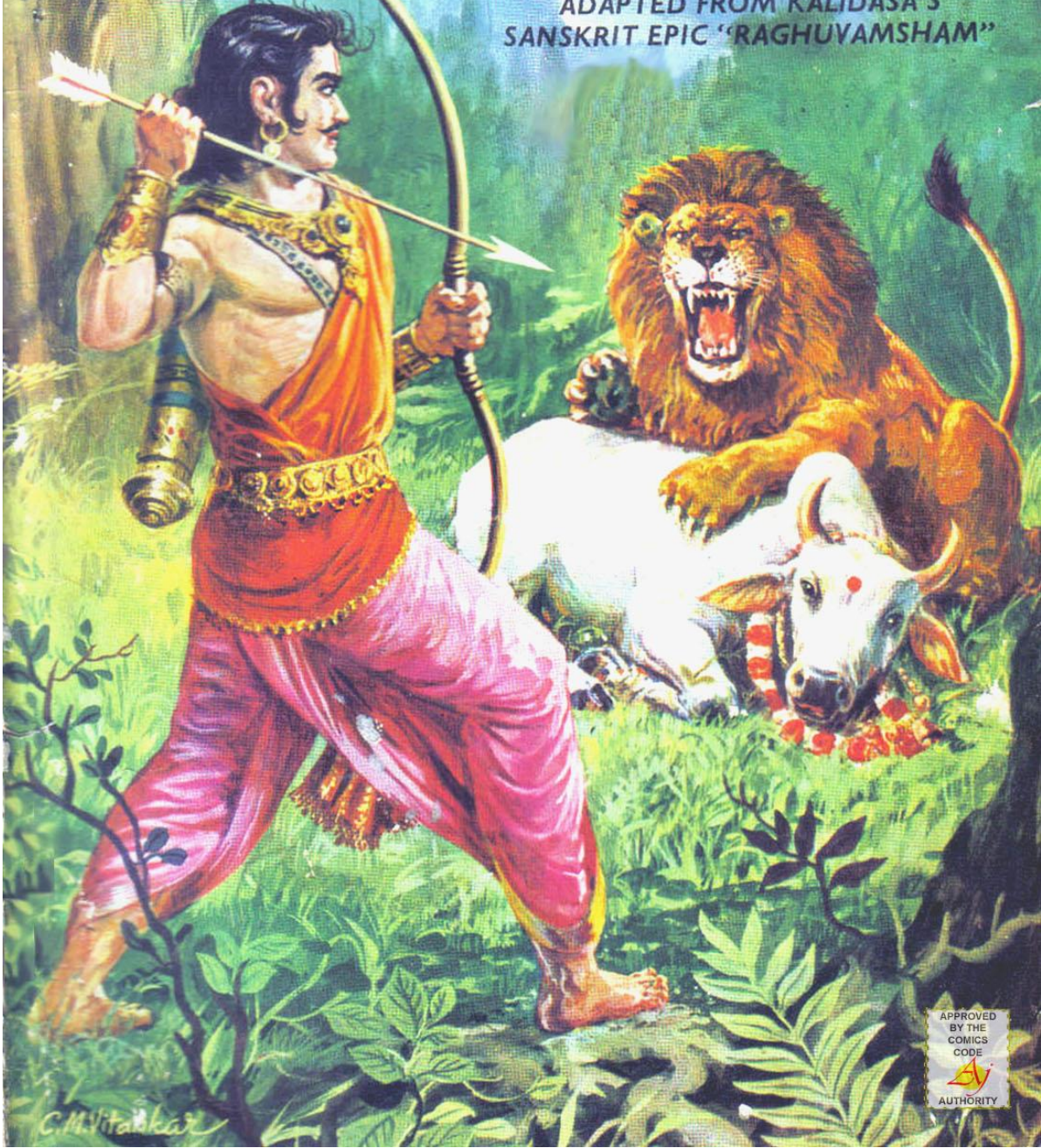
هانومان در خدمت راما



No. 122 Rs. 2.50
U.K. 25p U.S.A. 50¢

ANCESTORS OF RAMA

ADAPTED FROM KALIDASA'S
SANSKRIT EPIC 'RAGHUYAMSHAM'



APPROVED
BY THE
COMICS
CODE
AUTHORITY

ترتیب بودا جامع صفات مادی و معنوی، و یا زمینی و آسمانی است. بودا یک نفر است و لوو و کوش دو نفرند. چون اتحاد دوقلوها که دو جنبه ی فوق الذکر را نمایندگی میکنند بودا را به وجود می آورد که مظهر انسان کامل است. چنانکه میدانیم قدما صورت فلکی جوزا (دوپیکر) که معرف دوقلوها است را خانه ی عطارد میپنداشتند. لغت بودا تلفظ دیگری از "ود" خدای عربستان است که کلمه ی عربی "مودت" به معنی دوستی از نام او مشتق شده است. وتان در آلمان و اودین در اسکاندیناوی که هر دو با سیاره ی عطارد برابر گذاشته شده اند نیز احتمالا از نظر لغوی با بودا در ارتباطند. عطارد را یونانیان هرمس میخوانند و او را پایه گذار حکمت معرفی میکنند. آنها هرمس را با تحوت خدای ماه در نزد مصریان برابر گرفته اند و همین نشان میدهد که بودا مظهري از جد بزرگ و الگوی قهرمان نخستین است. بودا درواقع به وجودآورنده ی جهان و برابر برهما خدای خالق است که درعین حال آواتاری از ویشنو هم هست. در افسانه های آفرینش هندی آمده که زمانی ویشنو به هیئت یک آتش بلعنده کیهان را نابود میکند تا این که باران میبارد و همه جا را



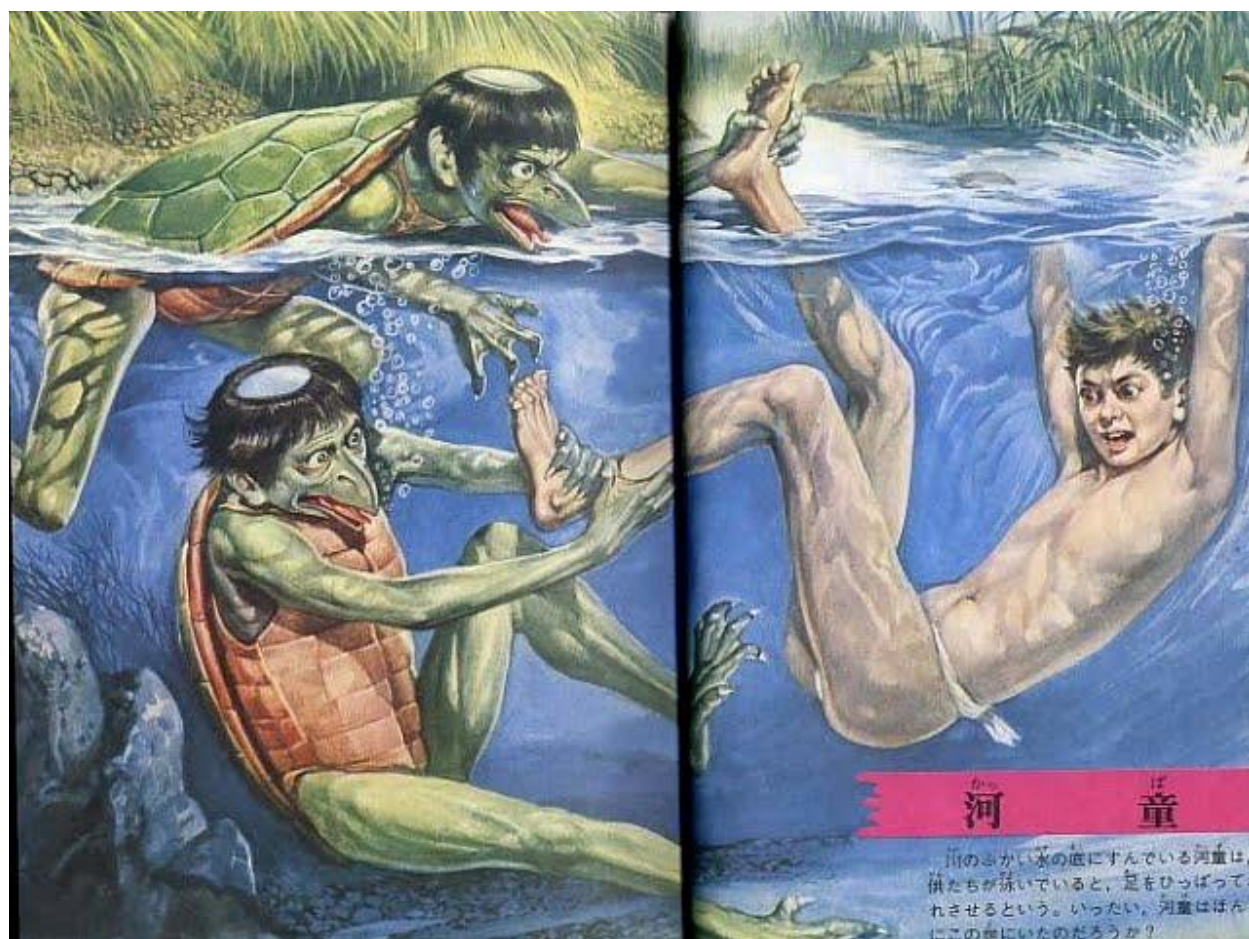
بودا-عکس از سایت زروچان



آواتارها یا تبدیلیهای ویشنو-از blog.onlineprasad.com

سیل بر میدارد. ویشنو به سطح آب می آید و نیلوفری (نماد بودا) از نافش بیرون می آید که برهما بر آن نشسته است. برهما جهان جدید را خلق میکند. او همچون بودا از دو نسل آب و آتش است (21). جد بزرگ نیز اتحاد آب و آتش بود. بودا یا مرحله ی اتحاد دوقلوها مرحله ی بزرگ شدن انسان است. مرحله ی قبل از آن مرحله ی هانومان میمون آسا است که چیزی بین رامای بزرگوار و راونای شیطان صفت است. این مرحله نشان میدهد که فکر پیدایش انسان از میمون تازه نیست. میمون در مصر باستان نیز با ماه مرتبط بود. فکر بشر او را به

مانند جد بزرگ به زیر آب هم برد و در ژاپن موجودی ساخت نیمی از میمون-نیمی از آبیان که به اندازه ی یک بچه بود و همچون یک پسر بچه شرارت پیشه. این موجود را ژاپنیها کاپا مینامیدند. اما چرا به اندازه ی یک بچه بود؟ چون بچه شبیه ترین به انسان نخستین است انسانی که چندان تابع نظم نیست. هانومان هم در بچگی خورشید را با میوه ای رسیده اشتباه گرفته و با سعی در چیدن آن، نظم جهان را به هم ریخته بود. همین هانومان در بزرگسالی به خدمت رامای خورشیدسان درآمد و بلوغ خود را ثابت کرد. مطابق اسطوره ای هانومان از آمیزش شیوا (خدای تخریبگر) با ویشنو (خدای نگهدارنده) آنگاه که ویشنو به شکل زنی به نام موهینی درآمد بود زاده شد و حاصل هر دو نیروی خیر و شر بود که به خدمت آواتار مینوی خیر درآمد یعنی رامای که آواتار ویشنو بود.



Kappa : robojapan.blogspot.com

میمون شاه در اساطیر چینی هم به مانند هانومان نخست میمونی بود که کاسه و کوزه ی خدایان را به هم ریخت و در نظم نقصان ایجاد کرد و حتی هلوی بی مرگی را از لائوتزو

دزدید و با جاودانه شدنش در دسر ها بیشتر شد تا این که از بودا شکست خورد. او بعدا به خدمت شوان تسانگ درآمد و همراه او برای یافتن متون بودایی از چین به هند رفت و با پایمردی خود گذشته را جبران کرد. شخصیت میمون شاه شبیه ترین شخصیت به قهرمان کارتون ژاپنی دراگون بال یعنی "سون گوکو" است. دم میمون مانند سون گوکو یادآور میمون شاه است همچنین خصوصیات بچه گونه و محل زندگی اولیه ی او که یادآور جنگلهای چین است. او همچون میمون شاه میتواند سوار بر ابری جادویی پرواز کند. دم سون گوکو در زمان بزرگسالی او ناپدید میشود و رفتارش نیز بزرگسالانه میشود.



میمون شاه و بودا



سون گوکو (شخصیت انیمه ی دراگون بال) در کودکی

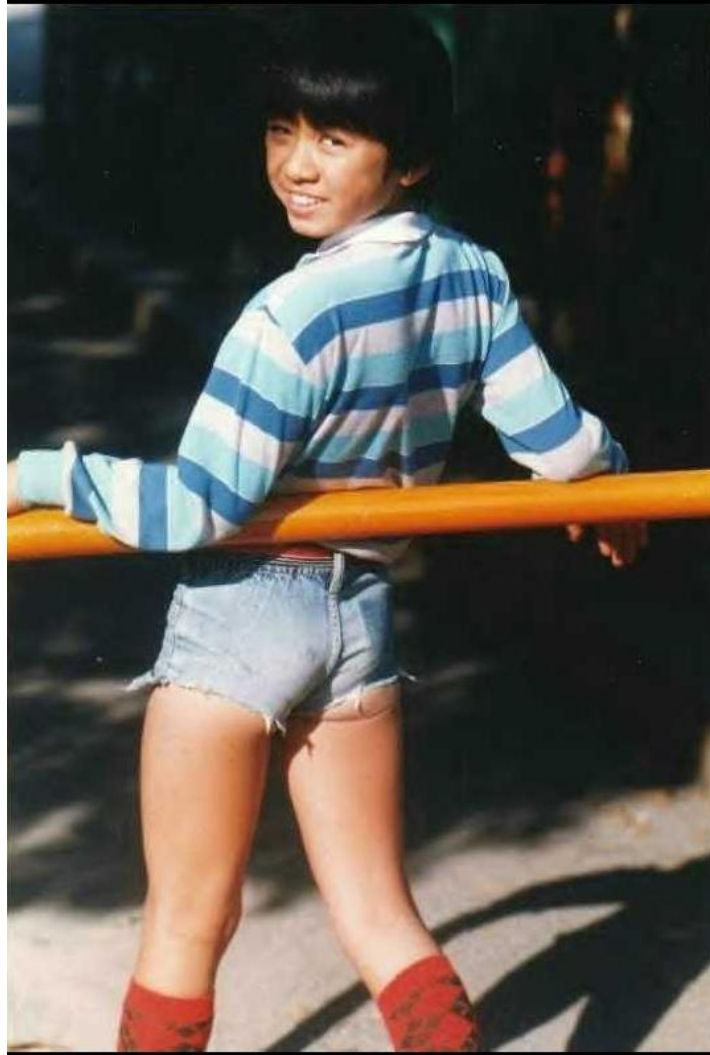


عکس‌هایی از انیمه ی دراگون بال

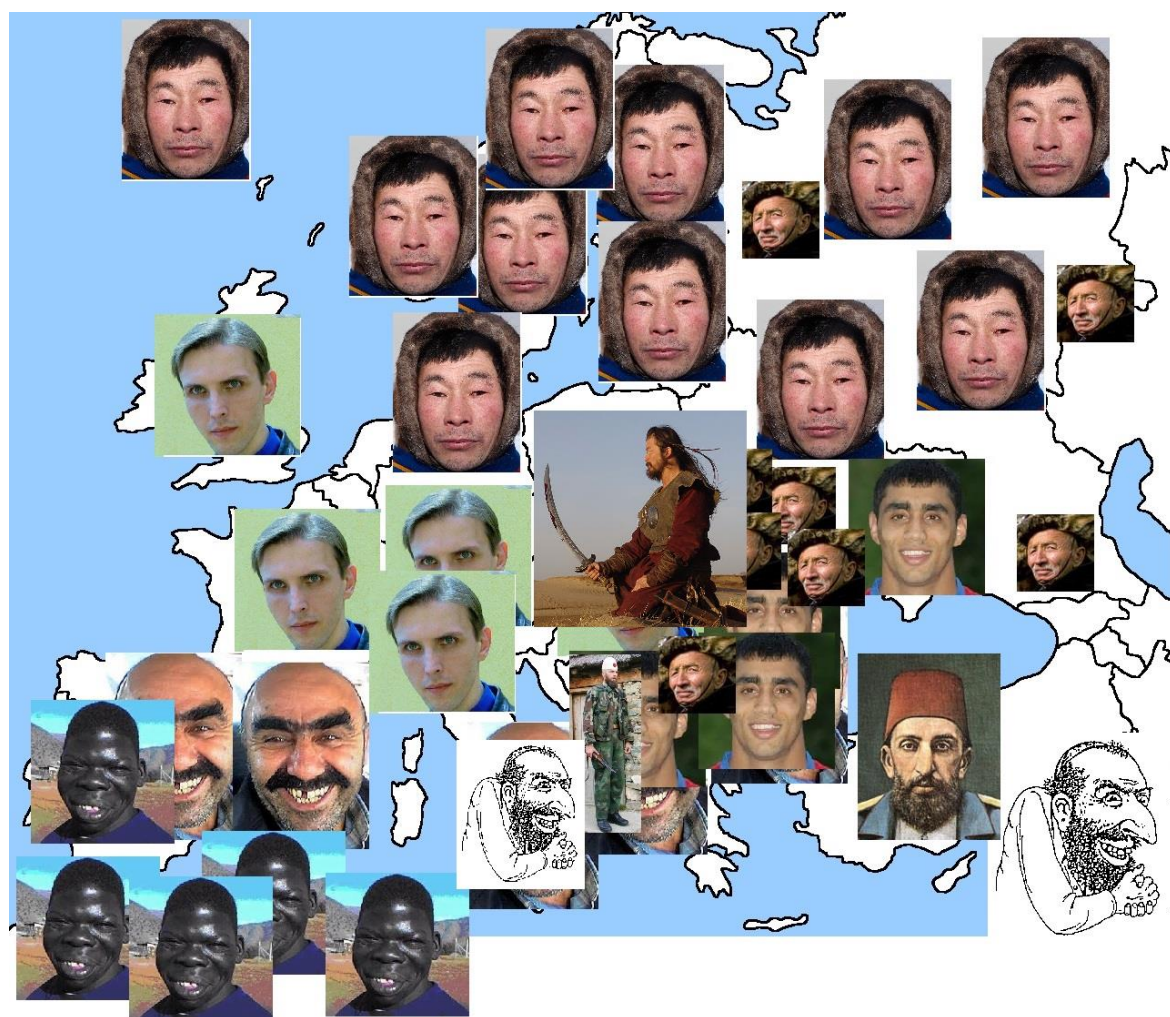


سون گوکوی بلوغ یافته در این تصویر، ظاهری چون اروس و فرشتگان یافته که با تعالی او هماهنگ است.

ژاپنیها خود افسانه ای بومی دارند درباره ی سوزانو-او برادر الهه ی آفتاب به نام آماتراسو که به قلمرو خواهرش حمله کرد و نظم را به هم ریخت و به همین دلیل به روی زمین تبعید شد. اما پس از آن، خود را اصلاح کرد و اژدهایی که قصد خوردن دختر دهقانی را داشت کشت و با دختر ازدواج کرد. متون ژاپنی رفتار سوزانو-او در حمله به سرزمین خواهرش را تا حد ممکن بچگانه توصیف کرده اند. بچگی یعنی هبوط و بزرگسالی یعنی تعالی. از این رو در ژاپن هنوز مرزی بین کودکی و بزرگسالی هست. لباس کودکان پسر کوتاهتر از لباس مردان بزرگسال است و گاهی فرق چندانی با لختی ندارد. اروپاییان نیز زمانی چنین تصویری داشتند. مسی واژه ی انگلیسی "نیکد" (لخت) را با واژه ی مصری "نخ" به معنی بچه مقایسه میکند (22). برای بچه ها لخت بودن مسئله ای نداشت و بزرگسالی که لخت میشد مثل این بود که بچه شده است.



اجداد ژاپنیها از طریق کره از سیبری آمده و بر طریق شمنی بودند. ورود به بزرگسالی در نزد شمنها چه در اوراسیا چه در بین اسکیموها چه در بین سرخپوستان امریکا و چه در نقاط دیگری که شمنها زندگی میکنند آداب ویژه ای خود را دارد. بادیه نشینان مغول نمای پیرو آیین شمنی قرنهای پیش به اروپا تاختند و شمه ای از اعتقادات خود را در نواحی ای از قاره به جای نهادند. از جمله در اسکاندیناوی جایی که قوم موسوم به "سامی" هنوز پیرو آیین شمنیند. این مردم که با پرورش گوزن و زندگی کوچنشینی شناخته میشوند یادآور مردم مغول نژاد سیبریند آن هم در حالی که آثار تیپ نوردیک در خصوصیات فیزیکی آنها معمولاً هویدا است. سامیها به خدایان و ارواح گوناگون طبیعت اعتقاد دارند.



نقشه ای فکاهی از سایت زتابورد که برای هر نژادی از قاره ی اروپا، اغراق شده ترین تصویر ممکن را نمونه میدهد. عجیب این که در این نقشه نژاد شمال را اسکیموهای مغول نما تشکیل میدهند و تیپ نوردیک که نام از شمال قاره دارد به ناحیه ی غربی محدود شده است. شاید طراح قدیمیترین نوردیها را اهل فرانسه و آلمان و بریتانیا میدانسته است.



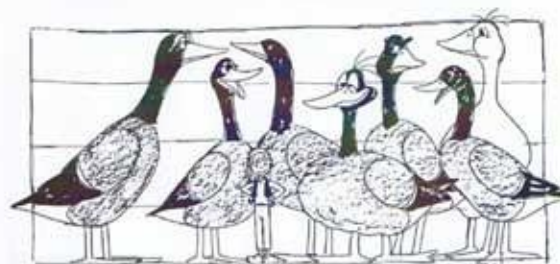
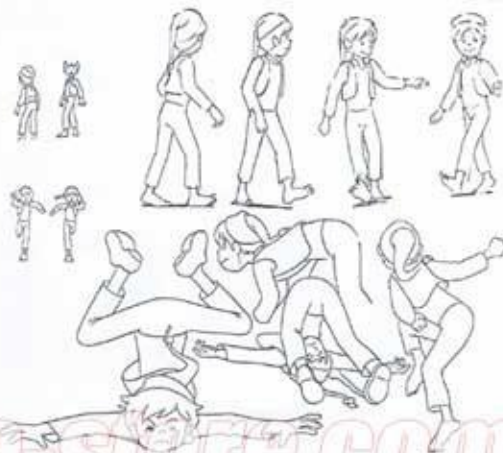
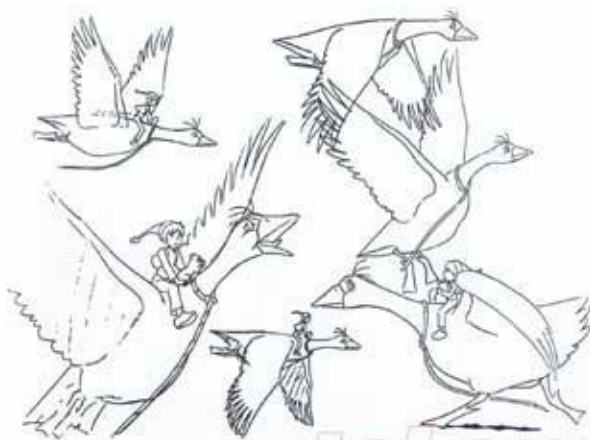
خانواده ای از سامیهای اسکاندیناوی که پیرو آیین شمنی هستند



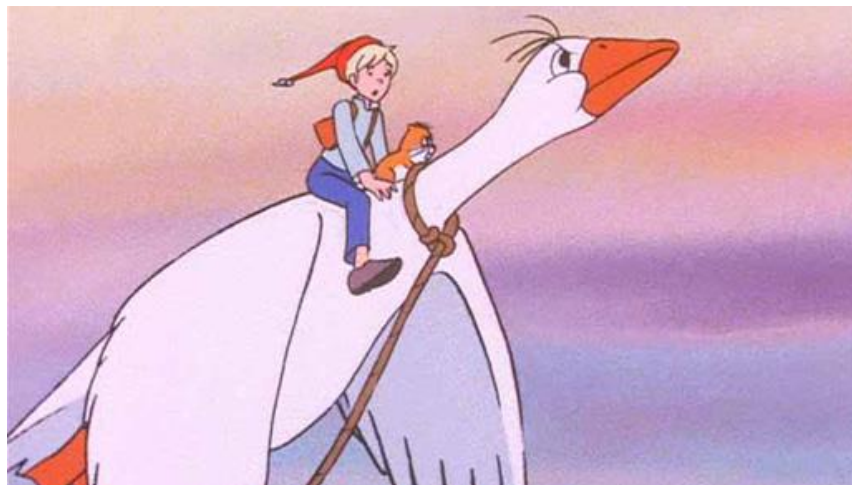
تیپ بالتیک در روسیه و اروپای شرقی که به ظاهر نوردیک و چشمهای تنگ و کشیده شناخته میشوند. نازی ها مردم دارای این تیپ را به عنوان دورگه ی نژاد سفید و نژاد مغول، پست تر از نژاد ژرمن میدانستند-عکس از سایت نژاد آریا

با این تفاسیر، احتمال زیادی وجود دارد که افسانه ی هبوط و عروج جد بزرگ در قالب شمنی واقعه ی بلوغ کودک، از طریق سامیها در اسکاندیناوی مانده و دستمایه ی رمان ارزشمند خانم سلما لاگرفل(نویسنده ی سوئدی) به نام "ماجراهای شگفت انگیز نیلز هولگرسون" شده باشد داستان پسری که بهترین دوستش یک غاز بود. این رمان به دلایل پیش گفته در ژاپن مورد توجه فیلمسازان قرار گرفت و بدین ترتیب زیباترین کارتونی که تاکنون ظهور کرده از روی آن ساخته شد یعنی انیمه ی خاطره انگیز "ماجراهای نیلز"(محصول 1981 ژاپن) که درباره اش بیشتر صحبت میکنیم.





نیلز پسری روستایی، حدوداً چهارده ساله و بسیار شیطان است که پدر و مادرش از او در ستوهند. او از آزار دادن حیوانات مزرعه لذت میبرد. سرانجام وقتی که ستم او به یک آدم کوچولو میرسد با نیروی سحر آدم کوچولو به اندازه ی او کوچک میشود. در این هنگام نیلز متوجه میشود که قادر است زبان حیوانات را بفهمد. وی برای فرار از انتقام حیوانات مزرعه و از روی شرم مواجهه با پدر و مادر و دیگر انسانها، سوار بر غاز اهلی خود "مورتون" به



LIVRE EN COULEURS
LIRE • VOIR • ENTENDRE
CASSETTE
OU DISQUE

ALB-6.072
ou 56.072-4

LE MERVEILLEUX
VOYAGE DE

Nils Holgersson

AU PAYS DES OIES
SAUVAGES

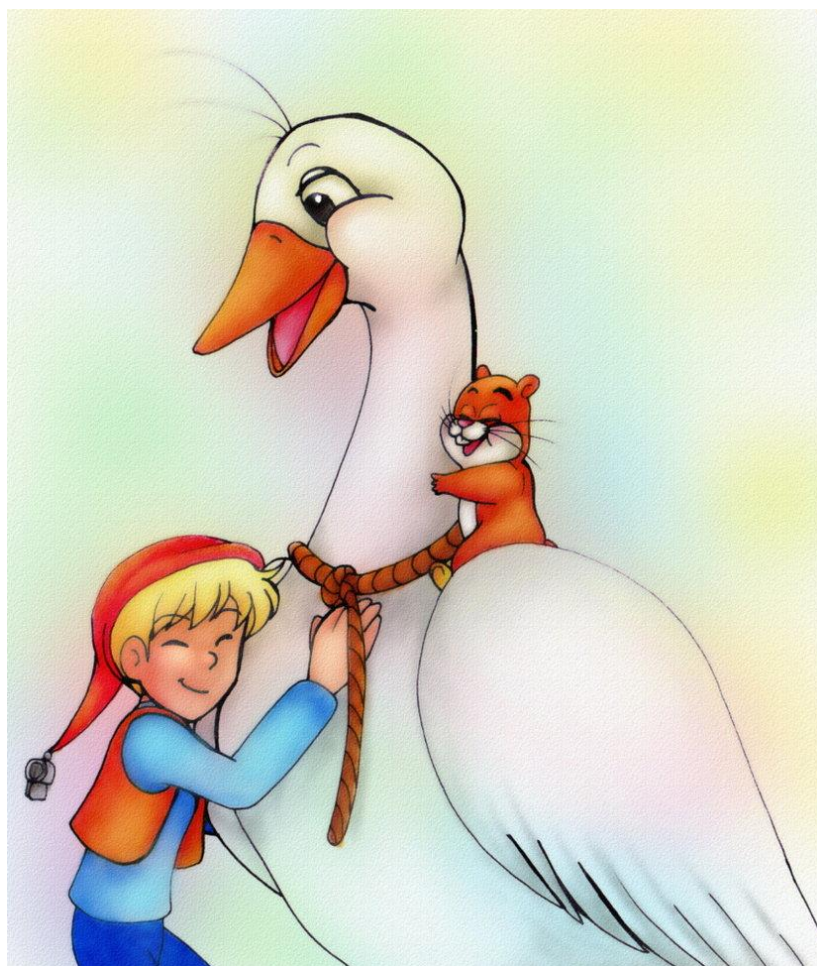
d'après le roman de SELMA LAGERLÖF
et les émissions télévisées
de



raconté par
**MARIE-CHRISTINE
BARRAULT**

UN ALBUM "LE PETIT MENESTREL"

همراه گروهی از غازهای وحشی رهسپار سفری دور و دراز در کشور میشود. در جریان این سفر نیلز تغییر میکند و نشان میدهد قلب پاکی دارد. او بارها و بارها به افراد مختلف اعم از انسان و جانور یاری میرساند. در کارتون شخصیتی اضافه شده که در متن کتاب نیست و آن، موش خرمای نیلز است که بیش از هرکس دیگری با نیلز همراهی میکند و در تمام اتفاقاتی که می افتد حضور دارد. رابطه ی نیلز با مورتون غاز نیز رابطه ی عمیقی است. مورتون شخصیتی نسبتاً جدی دارد، برخلاف نیلز، بزرگسال است و تشکیل خانواده میدهد و خود را در مقابل خانواده اش مسئول میداند. شخصیت نیلز درست به مانند شخصیت هانومان چیزی بین دو شخصیت کروت و مورتون است. نیلز از یک سو همچون کروت،



you__re my best friend by jack_a_lynn : deviantart

شیطان و شکمبارہ و بچه گونه است و از سوی دیگر همچون مورتون غاز در قبال دیگران احساس مسئولیت میکند. مثل شاه میمون که بین دو همسفرش یک انسان (شوان تسانگ) و یک خوک- قرار دارد. دو شخصیت دیگر در داستان نقشی کلیدی دارند. یکی "آکا" رئیس غازهای وحشی که پیری باتجربه و مهربان، است و دیگری رکس روباه که جانوری حریص و دیگر آزار است. شخصیت رکس شباهت زیادی به شخصیت نیلز در قبل از کوچک شدنش دارد در حالی که آکا حکم پیر و مرشد نیلز را دارد. آکا بیتردید یک غاز نر است با این حال در دوبله ی ژاپنی و بعضی دوبله های اروپایی که دیده ام صدای یک زن را برای او گذاشته اند. از این رو او هم چون بودا شخصیتی دوجنسه یافته است. البته در دوبله های فارسی و عربی، صدای آکا مردانه است که ویژگی پیامبران خاورمیانه است (در دوبله ی فارسی در نیمی از فیلم استاد جواد بازیاران و در نیمه ی دیگر استاد مهدی آرین

نژاد به جای آکا صحبت کرده اند که هر دو لحنی موقرانه دارند). به هر حال رابطه ی نیلز و آکا به رابطه ی شاه میمون و بودا شباهت دارد.





پرواز کردن نیلز نیز یادآور اروس و ایکاروس است. از طرفی اروس در کنار هرمس و هراکلس سه خدای یونانی هستند که همجنسگرایی را برمی انگیزند. نیلز هم در بسیاری از صحنه های کارتون، حرکاتی همجنسگرا گونه از خود نشان میدهد. حتی در صحنه ای وقتی یک گرگ، کفل او را میلپسد به شدت میخندد (البته به قول فروید همه ی نوجوانان





همجنسگرا هستند). مسئله ی پرواز البته بعد عرفانی جدیدی دارد. نیلز تنها آن هنگام که بسیار کوچک شده میتواند زبان همه ی موجودات را بفهمد و همزمان پرواز کند. و وقتی پرواز میکند همه چیز از بالا دربرابرش کوچک است. گویی انسان برای رسیدن به بزرگی و اوج، ابتدا باید کوچک شود.

در آخرین قسمتهای سریال، رکس روباه پابند روباه ماده ای میشود و از تعقیب گروه غازها صرف نظر میکند. از اینجا به بعد شخصیت نیلز کمتر شیطان است و بیشترین رابطه ی مستقیم را با مورتون و آکا دارد. او به دیار خود باز میگردد اما آدم کوچولو شرط میگذارد که برای بزرگ شدن او مورتون باید قربانی و توسط آدمها خورده شود. درست در لحظه ای که پدر و مادر نیلز میخواهند مورتون را بکشند نیلز سراسیمه و فریادزنان به سمت آنها میشتابد و با این اقدام شجاعانه طلسم باطل میشود، مورتون نجات می یابد و نیلز و او به آغوش خانه باز میگردند اما نیلز از این پس همچون گذشته دیگر نمیتواند زبان حیوانات را متوجه شود. سریال با صحنه ی زیبای وداع نیلز غمگین با آکا فر مانده ی غازها به پایان میرسد؛ وداعی که در سحرگاه اتفاق می افتد.



by YogurtYard : deviantart



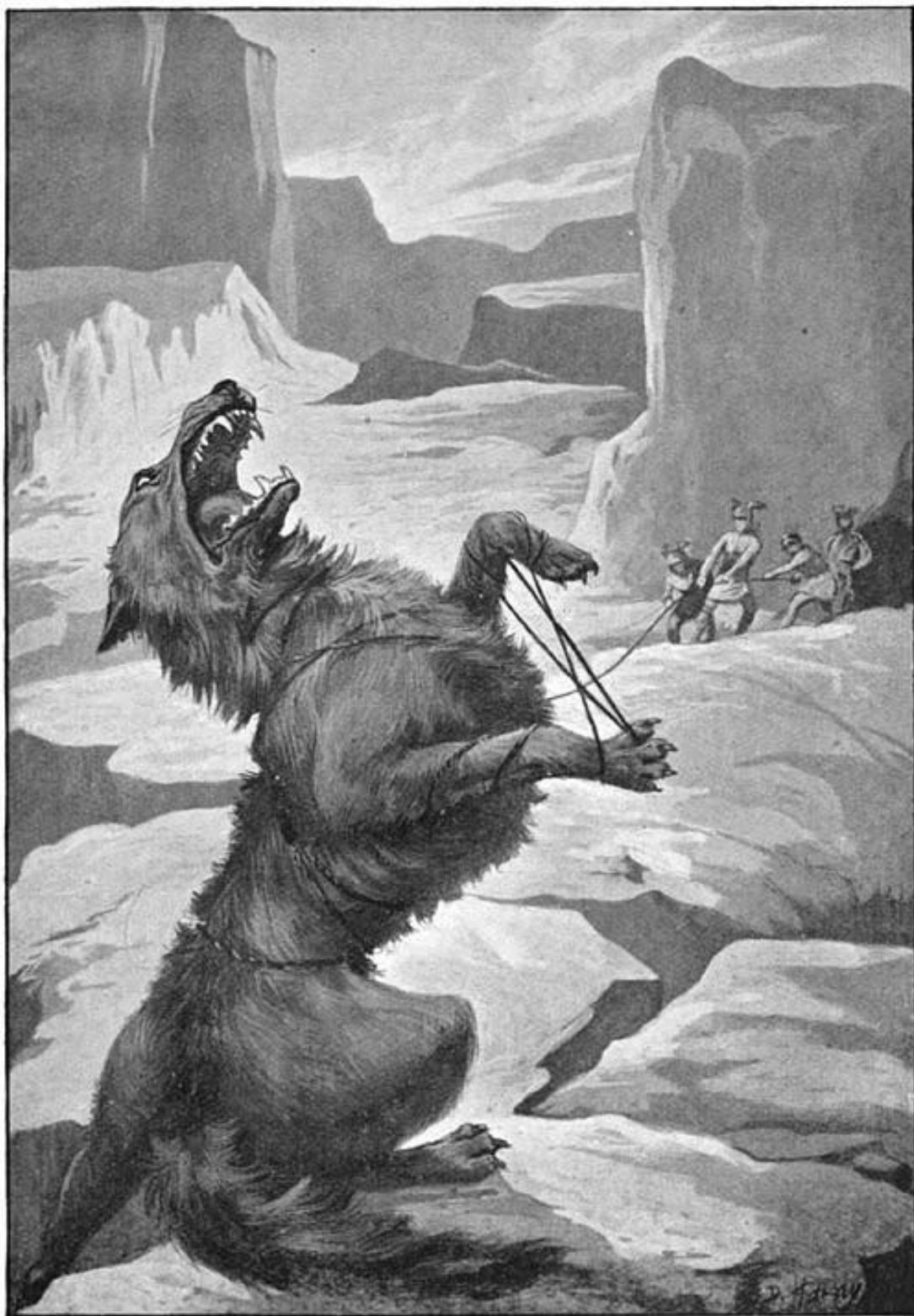
وداع نیلز با آکا در پایان سریال

دردسر ثنویت:

داستان نیلز داستان انسانی است که در اثر هبوط به دردسر افتاده و پس از پشت سر گذاشتن مصائب عبرت آموز راه درست را یافته و شکست را بدل به نردبان پیروزی یعنی عروج میکند. نیلز یعنی قهرمان واقعی شبیه چیزی که مردم نخستین درباره ی جد بزرگ می اندیشیدند. اما دوآلیزم هم تفکری قدیمی است که با آن، جد بزرگ به دو قسمت تقسیم شده: هیولای دوره ی هبوط و ایزد دوره ی عروج. در بسیاری از اساطیر کهن، شما میتوانید چهره ی جد بزرگ (هرمس، بودا،...) را در هیولاهای آخرالزمانی بیابید. مثلاً هرمس یونانی در مقام سیاره ی عطارد برابر با آنوبیس خدای شغال سر دنیای اموات نزد مصریان است. از این رو او و دو مار پیچیده به دور عصایش بدل به سه سر سگ جهنمی سربروس نزد یونانیان شده اند. این سه سر همان ضحاک ماردوش فارسیان است که در کوه دماوند دربند است و در آخرالزمان آزاد شده و شرارت را از سر خواهد گرفت. بنابراین وی همان گرگ درنده ی فنریر در اسکاندیناوی است که فعلاً در زنجیر است اما در آخرالزمان بند خواهد گسلید و خدایان را نابود خواهد کرد. این هیولاها همگی از مقوله ی شیطان یا



Satan by jack chick



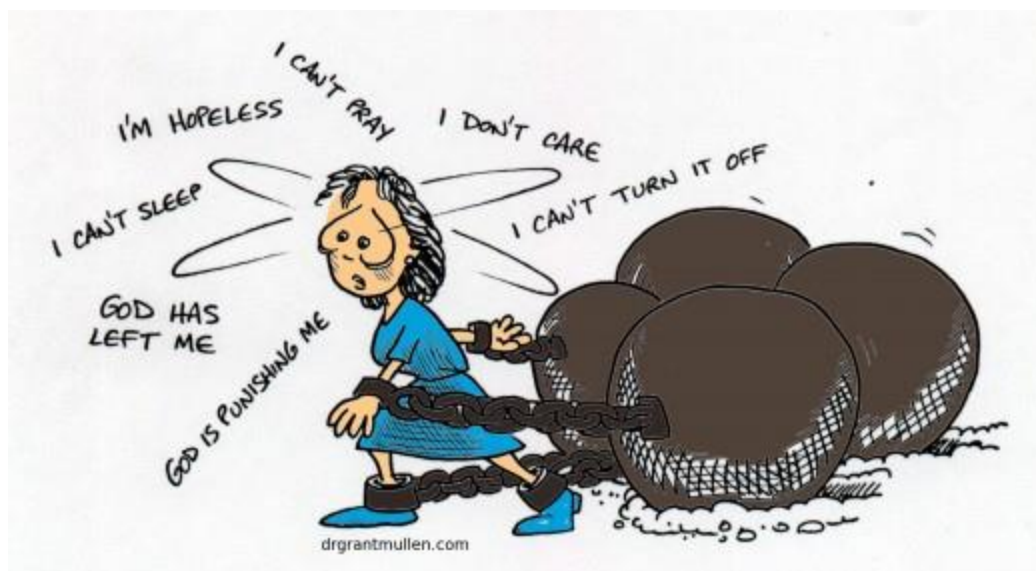
The binding of Fenrir by D.Hardy

ابلیس در اعتقادات ابراهیمی محسوب میشوند. با دانستن این موضوع نقطه ضعف دنیای

مسیحی زده ی امروزی که هنوز هم مردمش عاشق فیلمهای تخیلی از نوع جن گیری با صلیب هستند معلوم میشود: ارباب کلیسا جامه ی جد بزرگ خداگونه ی مشرکین را بر قامت انسان نیک و وارسته ای به نام عیسای ناصری دوخته اند. آنها میگویند عیسی خدایی بود که از آسمان به زمین آمد و در میان بشر زیست تا معنی رنج کشیدن را بفهمد و از این رو با زجر و شکنجه کشته شد. اشکال اینجا است: مسیح از همان ابتدا یک خدای پاک و بی نقص یعنی خدای یهودیت (عیسی درواقع یک یهودی اهل فلسطین بود) به شمار میرفت. او خدایی نبود که ابتدا به شیطان بدل شود و سپس خدایی خود را بازیابد. در نتیجه هبوط او تغییری در سرشت او ایجاد نمیکرد. این تفکر سبب شد که عیسی برای بیشتر مسیحیان صرفاً در حد یک خدای حاجت دهنده و غرور انگیز، و نه یک قهرمان الگو باشد. تاریخ آکنده از خون و نفرت اروپای مسیحی گواه آن است که این مسیحیت با تعالیم عیسای واقعی یک دنیا فاصله دارد.

این موقعیت سبب شده تا اروپاییان و به دنبال آنها کل آدمیان، به مانند شخصیت داستان "شیطان و خدا"ی ژان پل سارتر همیشه در مابین خدا و شیطان سرگردان باشند و همه چیز را سیاه سیاه یا سفید سفید ببینند. نتیجه ی این چنین دیدگاهی همین است که مردم از آموختن از هر چیزی که به آنها سیاه نمایانده شده (به عنوان مثال دین اسلام نزد مسیحیان) خودداری میکنند. مردم برخلاف نیلز جرئت ریسک کردن ندارند و قهرمانی به مانند آکا یا مورتون نیز نمیشناسند که تجارب خود را در اختیارشان بگذارد تا تراژدی گذشته را به کمدی آینده تبدیل نکنند یعنی اشتباهی را که قبلاً یکی دیگر انجام داده تکرار ننمایند.

این است رمز سرگردانی و ناامیدی بشر امروز؛ بشری که حتی جرئت توبه کردن هم



ندارد. ما مسلمانان معتقدیم اگر کسی از صمیم قلب توبه کند و دیگر عمل بدی را که از آن پشیمان است تکرار ننماید خدا حتی گناهان او را (که از آنها توبه کرده) به نیکی تبدیل میکند و به جای مجازات بر آنها پاداش در نظر میگیرد؛ در توبه همیشه باز است و خدا بسیار استغفارپذیر است، فقط باید شخص بپذیرد که راهی که در گذشته میرفته غلط بوده است. اما امروز غرب مدرن مردم را از لطف خدا ناامید و به وجود خود او شکاک میکند. مردم ادعاهای غرب مدرن را باور میکنند چون دیگر نمیتوانند با خدایی که تا این حد از خودشان دور است ارتباط برقرار کنند. آنها نمیدانند خدای کلیسا که در همه ی جهان تکثیر شده در واقع قهرمانی بوده که تزکیه ی روح کرده و این کار از پس هر انسانی برمی آید. مردم قهرمانی از جنس خودشان میخواهند، قهرمانی مثل نیلز که خوشقلبی را به آنان بیاموزد. اگر اشتباه نکنم کارتون ژاپنی نیلز بیشترین محبوبیت را در کشورهای عربی دارد که کشورهای در حال توسعه اند چون بیشترین عکس های این کارتون در سایتها و وبلاگ های عربی به چشم میخورند. اما در دنیای مدرن، این کارتون حتی در خود ژاپن هم در سایه ی توجه فزاینده ی جوانان به انیمه های مبتذل و مایخیولیایی امروزمین ساخت این کشور (که اکثرا هیچ پیام ارزنده ای ندارند) تقریباً در فراموشی به سر میبرد. شاید اگر این کارتون قدیمی محبوبیت خود را تا امروز حفظ میکرد و به مردم به درستی میاوراند که پس از هبوط، راه عروج باز است و مشکلات بزرگ، آخر زندگی نیستند، خیلی از مسائل تا حال حل شده بود.



نتیجه گیری:

زمانی که آدمیان از افریقا خارج و در جهان منتشر میشدند داستانی با خود داشتند که ظاهراً سرگذشت یک بشر نخستین و جد همه ی آدمیان بود: این بشر در واقع یک خدا و مرتبط با ماه بود که به روی زمین آمده بود. به عقیده ی آناکسیماندر (فیلسوف ایونی و شاگرد طالس) نخستین انسان، ماهی ای بود که از دریا به خشکی پای گذاشته بود. ولی این نظریه قدیمتر از طالس است و به بین النهرین برمیگردد: جایی که یک انسان-ماهی به عنوان معلم نوع بشر شناخته میشد. اکدیان او را "اا" و سومریان او را "انکی" یا "انسی" (به معنی خدای زمین) و کلدانیان قرن چهارم قبل از میلاد "اوانس" میخواندند که واژه ی عربی "انسان" (آدمی) از آن است. او آنس دریای آسمانی را تا افق آسمان و از آنجا از طریق اقیانوس زمینی تا خشکی پیموده بود. او از جنس آب بود. اما قبل از او مردم دیگری روی زمین میزیستند که از نوع شیطان و جن، و از جنس آتش بودند. او آنس آمده بود تا این مردم را آموزش دهد. او از تن خود صاحب زنی شد و زنی هم از شیاطین گرفت. زندگی در بین شیاطین باعث شد تا او خود، برخی عادات ناپسند شیاطین را جذب کند. اما در نهایت راه خود را پیدا کرد و به خاستگاه الهی خویش بازگشت. دوران شیطانی او با ظاهر یک چهارپای انسان نما چون پان (بز-انسان) و کنتور (اسب-انسان) و...، و دوران عروجش به آسمان با ظاهر یک انسان بالدار (اروس: کودکی که نماد تولد دوباره ی قهرمان است) نشان داده



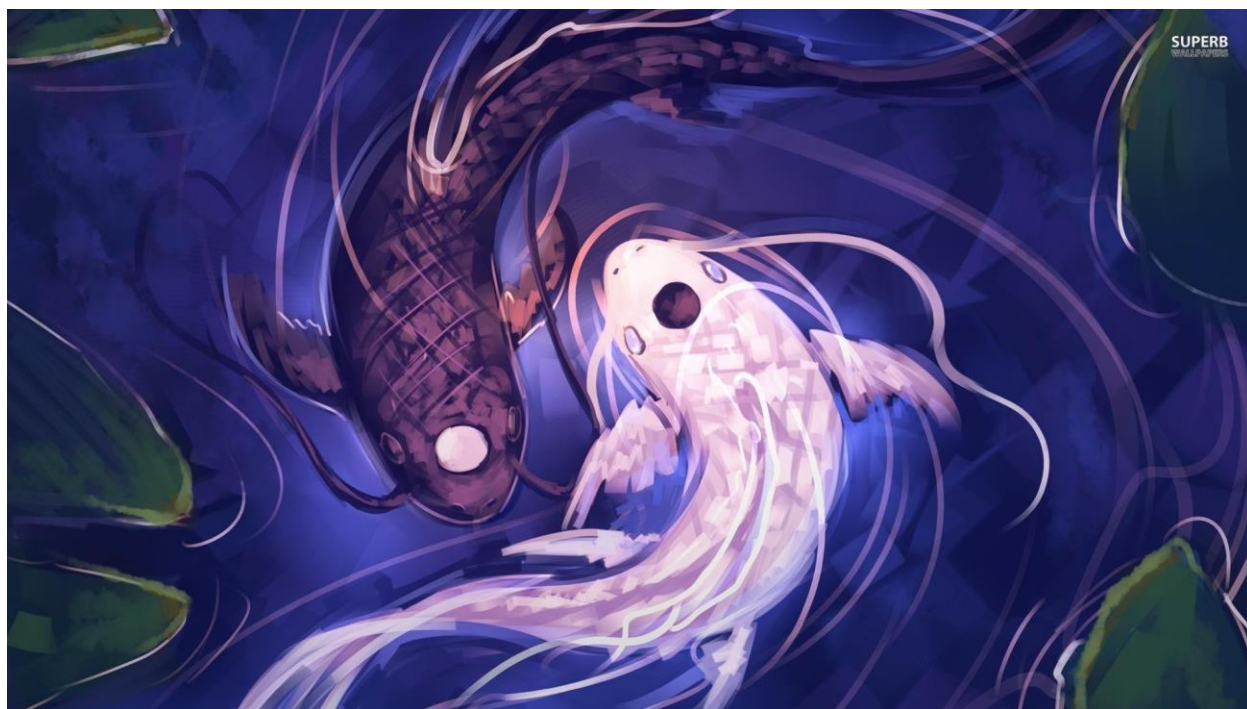
دوگونهها: قبیله ای افریقایی که پیرو خدایان نیمه ماهی-نیمه انسان به نام نومو هستند.



تصویر: "گاماسنین" ژاپنی که همان "لیوهای" چینیه‌ها است که راز بیماری را از "چان چو" خدای قورباغه آموخت. در شرق دور قورباغه که حد و مرز بین ماهی و چهارپا و انسان است تا حدود زیادی مفهوم جد بزرگ را به خود جذب کرد. قوم ژوانگ در چین هر سال بهار فستیوالی را برگزار میکنند که در آن، طی یک رقص تماشایی، پسرانی که بدن لخت خود را رنگ کرده و ادای قورباغه را درمی آورند در معیت شاه قورباغه‌گان بر "مرد پشمالو" غلبه میکنند. مرد پشمالو که بدنش همچون بز از مو پوشیده شده میتواند پادشاه شیاطین یا نمرود و مظهر آتش و دوران مادی شدن جد بزرگ باشد که توسط موجود مرتبط با آب یعنی قورباغه (نماد پاکی جد بزرگ) شکست می‌خورد. بیشک در این مراسم ریشه‌های تقدس قورباغه نزد برخی اقوام را میتوان یافت. قورباغه همچون ماهی با سیاره ی ماه ارتباط دارد. به عقیده ی چینیان، یک قورباغه در کنار الهه چان عه و یک خرگوش ساکنین ماه هستند.

میشود. بعضی اقوام و ملتها در مرحله ی شیطانی او بازماندند و برخی به مرحله ی آسمانی شدنش دست یافتند و برخی (مثل پیروان کلیسا) مرحله ی اول را به جای مرحله ی دوم جا زدند (و مثلاً روز شیطان را به جای روز یک قدیس الهی- سنت والتاین- جشن گرفتند).

جد بزرگ صاحب دو پسر دوقلو شد که در بعضی روایات عاشق سینه چاک هم و در بعضی روایات دشمن همد. درباره ی تولد آنها دو روایت وجود دارد: یکی این که آنها از یک پدر و دو مادرند (عمون و مواب، مهر و مشتری، ناظر و منظور، ...) و دومی که در آن، دوقلوها از یک مادر و دو پدرند (کاستور و پولوکس، و احتمالاً لوو و کوش). روایت اول مستلزم این است که یکی از پسرها هم از جهت مادر و هم از جهت پدر، الهی و دیگری از یک پدر الهی و یک مادر شیطانی باشد. بنابراین یکی از آنها خدا است و دیگری همچون انسانی دورگه که باید تابع اولی باشد در روایت دوم اما پسرها هردو هم تبار خدایی و هم تبار شیطانی دارند. اما مسلماً در یکی تبار خدایی و در دیگری تبار شیطانی بیشتر است.

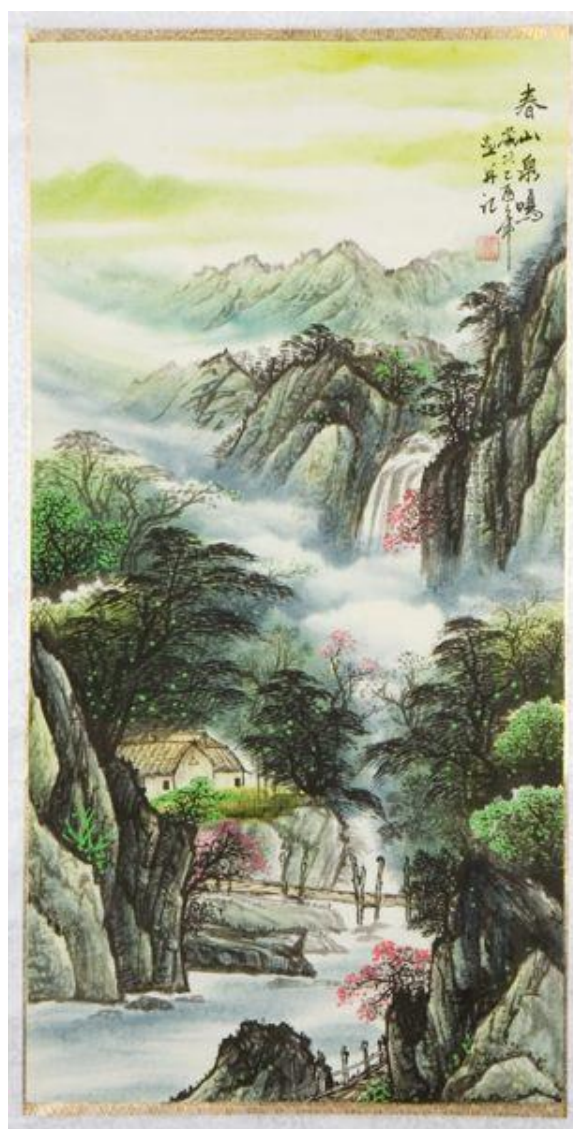


کل این داستان دارای معانی رمزی است: جد بزرگ خود انسان است که به عقیده ی افلاطون (و مسلماً افلاطون در این عقیده خود تابع منابع کهن تری است) روح او از آسمان به روی زمین هیوط کرده و در اثر دنیای خاکی و موانع هفت آسمان، روح به آلودگی آغشته شده است و باید پاکی خود را بازیابد و با پایمال کردن خواهشهای نفسانی، خود را به سرچشمه متصل کند. دو پسر معرف دو نیمه ی نفس بشرند. به عقیده ی صابئان وقتی انسان

متولد میشود روح او به دو نیمه میشود، یک نیمه (معروف به "طباع تام") در آسمان میماند و خدایی و پاک است (پسری که نسب خدایی دارد) و دومی به زمین می آید و با آلودگیهای مادی درمی آمیزد (پسری که نسب خدایی-شیطانی دارد) و وظیفه ی انسان است که روح خود را به نیمه ای که در آسمان است متصل کند (گاهی از پسر سومی هم یاد میشود که مظهر شر مطلق و زوایای تاریک بشر است). انسان در مجموعه ی این داستان نمونه ای کوچک شده از کیهان است. کیهان هم از دو نیروی منفی و مثبت پدید آمده که در نزد چینیهها به ترتیب بین و یانگ نامیده میشوند. نیروی منفی، مادینه و نیروی مثبت، نرینه است. رمز پیروزی ایجاد تعادل بین نیروهای مادی و معنوی است. وگرنه ایکاروس هم وقتی در پرواز به آسمان اوج گرفت سقوط کرد و کشته شد یعنی معنوی بودن هم حدی دارد و باید میان زمین و آسمان پرواز کرد. انسان برنده خود را در هماهنگی با جهان و سایر موجودات خواهد شناخت و جمله ی "خود را بشناس" در دینهای مختلف، کلید سربلندی در آزمایش



زندگی است. بنابراین، "ماده" (با تشدید "د") که با "ماده" (مونث) مرتبط است، میتواند همچون یک مادر، راهنمای آدمیان در مسیری باشد که معنویت هنوز در آن شناخته شده نیست. گل و پروانه و کوهستان و جویبارها و جنگلها و ستارگان همه از جنس ماده اند اما احساسی معنوی در بشر پدید می آورند. بدین سبب، حساب "مادر طبیعت" از شیطان جدا شده و از این رو است که در افسانه هم جد بزرگ علاوه بر زن شیطانی، زنی خدایی از جنس خود هم دارد. در داستان عرفانی "مهر و مشتری" از عصار تبریزی، مشتری حکم نیمه ی مردانه ی بشر و مهر حکم جنبه ی روحانی و فرشته گون او در آسمان است که به او میل دارد. اما مهر عاشق دیگری هم دارد و آن، ناهید است که به جای نیمه ی زنانه ی وجود بشر نشسته و با مهر ازدواج میکند. یعنی انسان باید بین دو نیمه ی بین و یانگ خود اتصال برقرار کند.



داستان جد بزرگ و پسرانش، نتیجه ی غور و تفکر اجداد ما در هستی بود. این داستان با مهاجرت بشر، در اطراف و اکناف جهان منتشر شد و روایتهای مختلفی یافت. یکی از این روایتهای مسیحی است که به شکل کجدار و مریزی به عنوان واقعه ی تاریخی زندگی عیسی مسیح، پیامبر صلح و مهربانی وانمود شد با این هدف خیر که تاریخ از مسیح شروع شود اما این هدف به ظاهر خیر، عرفان و معنویت موجود در داستان اولیه را از بین برد درحالی که خودش هم دیر یا زود توسط عقل شکاک که به زودی به پیروی از دنباله رو واقعیت مسیح یعنی اسلام به قلمرو مسیحیت راه می یافت محکوم به فروپاشی بود درحالیکه با حمله ی شدید به اسلام، یک سنت دیگر را هم بی اعتبار میکرد تا فقط عقل شکاک به جا ماند و روایت تاریخی دروغین که با خردشدنش توسط باستانپژوهان و اسطوره شناسان دیگر چیزی باقی نمی ماند. قهرمان باستانی ارزش خود را از دست داد و قهرمانانی قلابی که در ابتدای این رساله بدانها اشاره کردیم جایش را پر کردند، قهرمانانی که هیچ فایده ای برای هیچ کس ندارند و محصولات مبتذلشان از فرط کثرت، سبب کم ارج به نظر رسیدن معدود آثار ارزشمند موجود همچون انیمه های "نیلز" و "داستان شجاعت" شده است. برای بیشتر مردم که حتی راه درست فکر کردن را بلد نیستند دیگر قهرمان الگو وجود ندارد و آنها از بابت سردرگمی، تنها پایان جهان را انتظار میکشند. اما چنین انتظاری بیهوده است. راه درست آن است که بیراهه ی غرب را دور زده و به سنتها بازگردیم و بر اساس تجارب و کشفیات جدید سنتها را بازرسی کرده دریابیم چه بخشی از آنها به درد دوران امروزین میخورند که به نظر من، این بخش، مقدار اندکی خواهد بود.



پینوشتها:

1- "همه چیز درباره ی موضوع پایان جهان": فرزاد رحمتی-سایت بررسی استراتژیک": 25: آذر 1391

2- درباره ی این مراسم ر.ک. "اسطوره های رومی": جین.ف.گاردنر-ترجمه ی عباس مخبر-نشر مرکز (1382): صص 105-109

3- 1872_kenealy_"enoch_the_second_messenger_of_god"_vol_01:
booksgoogle.com:page323

4- "دو بابل": الکساندر هیسلوپ (1853): نسخه ی اینترنتی از متن انگلیسی: صص 195

5- همان: صص 228

6- همان: 171

7- "enoch_the_second_messenger_of_god": 275

8- [THE PROTO-SAHARAN RELIGIONS](https://kabylia.wordpress.com): Clyde A. Winters

:<https://kabylia.wordpress.com>

9- صفحه ی حضرت آدم در ویکی فقه

10- "enoch_the_second_messenger_of_god": page243

11- "enoch_the_second_messenger_of_god": page61

12- "enoch_the_second_messenger_of_god": page459

13- "creation myths in Africa": bibliotecapleyades.net

14- "افسانه های ژاپنی": فلارنس ساکاده-ترجمه ی نسیم رضازاده، مهران محبوبی-نشر آیشن (1390):
صص 51-54

14ب- "گیلگمش و منطقه البروج": لزلو هوزاریک- ترجمه ی سیما سلطانی-سایت انسانشناسی و فرهنگ

15-اسطوره ها و افسانه های سرخپوستان امریکا: ریچارد ارداز، آلفونسو اریتر-نشر چشمه(1388):
ص9-187

16-متون مقدس بنیادین از سراسر جهان(جلد اول): میرچا الیاده-ترجمه ی مانی صالحی علامه- نشر
فراوان(1384):235-243

17-اسطوره ها و افسانه های سرخپوستان امریکا:ص47

18-داستانهای افریقایی(جلد اول):کتلین آرنوت-ترجمه ی کامیار نیکپور-بنگاه ترجمه و نشر
کتاب(1332):ص119-143

19-“the natural genesis”:v1: Gerald massey : London(1883):page526 (نسخه ی
(اینترنتی)

20- “What is Astrology”: Dr. A Mukherjee, PhD Astrological Website

21-اسطوره های هندی:آنا ال دالاپیکولا-ترجمه ی عباس مخبر-نشرمرکز(1385):ص25-26

22-“the natural genesis”:166